

مهاراجه مذکور را عالمگیر پادشاه ترفیع ترک رفاقت و اعانت و ارادگی و عفو تقصیرات مهالاج موصوف نمود و منصب هفت هزار
 یا صوبه و ابرکجات بیشتر و طاعت کرده و عطا فرموده از تکلیف آمدن حضور نیز معاف داشته بود و مهاراجه حیونت سنگه بعد اعیانی
 به مات و سحاربات دکن و مغزولی از انجا استعین صوبه کامل بود و هم در انجا بود و اقبال او که سرداران راجپوتیه به مات کیش جلالت
 پیشه بودند زینا و فرزندان او را که دو لپس بوده اند سیکه اجیت سنگه دو سه دل تهن سنگه از کابل بی اذن صوبه دار انجا بود
 بدو ان اندو شک برداشته مازم وطن شدند بر میر سیکه میر سیکه میر سیکه میر سیکه میر سیکه میر سیکه میر سیکه میر سیکه میر سیکه میر سیکه
 شاه جهان آباد بر سر راه است ناچار وارد سواوش شده منزل نمودند عالمگیر باستماع این حرکات و کینه های ویرینه بر آشفته حکم نمود
 نمود و گردنکرا میا کو تو ال بجز است مامور شده مردم خود را محافظت و پاسبالی گذاشت بعد چند سکه رو ساسه آن لشکر
 بهانه خدمت وطن خواستند عالمگیر رفتن آنها برای مقهور بودن عیال و طفلان مهاراجه مذکور صلاح دانسته مرخص نمود آنها
 اطفال را بطور غلامان و رانی مارا لباس مردانه ساخته و دیگر جلالت کیشان را در خیمه های مهاراج نشانیده و بعضی کنیزان
 را بصورت رانیان و دو غلام مجبول الاحوال را لیکسوت اطفال مهاراج در انجا گذاشته سفارش نمودند که اگر گشت را شود
 در حرات این اطفال و رانی های مجبول پایدار سکه لعل آورده چندان فراموش استقامت و زریه که فاصله پنجمش
 ساعت از زمان خدمت مامور رانی باشد و چه عجب که استشام سله سیر سکه رانی با و دعیه نعل است گشتن اطفال راجه بوده
 این داعیه کرده باشند چنانچه در انواه عوام چنین شهرت دارد عملی اسی حال بعد بر رفتن آنها باندک فاصله خبر پادشاه
 رسید تا استفسار و کشف اسرار ساخته چند نیز در گذشت چون متحقق شد افواج بر آوردن اطفال مجبول و اسباب
 بازمانده و تعاقب رفیقان متعین شد بر اهو تان متعین خیمه داد جلالت و مردانگی داده پایدار سکه خارج از مقادیر نمودند
 بعد از آنها اطفال بیوان دخل حرم سراسر گشته اطفال جوانی بر سران حرم بر آوردن شدند و شرف اسلام حیرت آورده یافته زینا نیز بیست
 پرستان حرم سکه دادند و بی بر مردم حاضر متعین بود که اولاد مهاراجه حیونت همین اطفال اند و راجپوتیه اطفال مجبول را بر اعیانی نام مهاراجه
 اولادش قرار داده اند پادشاه مجاهدین پر در انکال عظیم و عظمت قلب هم بود میو موطن بر سیر راجها سکه را مهور سکه آبا
 مهاراجه حیونت سکه بر دوش جرات خویش گرفته بار اوه تخیر دیار نصرت نمود و در انجا راه او سکه پورا امانت زینا و اطفال مهاراجه
 مرقوم و جرمیت خود ساخته علم مقرر بر افراشت پادشاه فرمان داد اسکه خیر بر آوردن فرزندان و زینا سکه مهاراجه حیونت
 از حد و خود بر نا نوشته ارسال داشت اول بانا تر سیده و قبول فرمان پیش آمد و کلا فرستاده پادشاه را خود شنود که بر سید
 و غا بنجان بنا در برای وصول زرمه و دو بند و است سنده او سکه پورا مامور گشت و پادشاه بیدار الحلاقه برگشت بعد چند
 باز نمود و عصیان رانا لبر من رسید آتش غضب سلطانی شعله ور گردید و عنان توجه کرده تا نیه بطرف اجیر اعطاف است
 و شانزده معظم بهادر شاه از دکن و اعظم شاه از بنگاله که صوبه داران انجا بودند حسب اطلب با یلغار روانه حضور شانزده محمد اکبر
 که حاضر و در عین شباب بود و پرتیبیه و تادیب رانا مامور گشته شاه قلی خان اتالیق او بعضی اضافه منصب و خطاب تهور خان
 سرافرازی یافت و با جمعی از امرا سکه ناما و کار را طلب بر اول شانزده و سپاه سالار فوج مقرر گشت و در جنگ تعاقب
 راجپوتان حلا و تمام نمود و عرصه بران جاعه تنگ ساخت و بهادر شاه از دکن با جین رسید و از انجا حسب حکم بر تالاب رانا
 که فاصله پستند کرده از اجیر و معسکر شاهی داشت مترغ گشت و شانزده اعظم شاه نیز تخریب طرغی از ملک رانا مامور گشت
 رانا و دیگر راجپوتیه با مهور خان و شانزده محمد اکبر ساخته اورا تر غیب سبغ با پدر نموده است هزار سوار را مهور شکر یک لشکرش

شدند محمد اکبر خروج بر پدر از عهد موخته این کار را عمل شمر و بهادر شاه بوسه ازین مشوره سفینه محمد اکبر که با او اندک
مجتبه داشت دو کلمه نصیحت نوشته به پدر خود هم عرضه داشت که از مکر را چونان در اغوشه شانه براده که جوان نا تجرب به کار
است تا فل نباید بود عالمگیر که از طرف اکبر مطمن خاطر بود در جواب نوشت که بهایهتان عظیم حق تعالی همیشه شمار ابراهیم
به میر سید و از آلایش سخن شنوسه بد خوانان محفوظ دارد چون خبر جلوس محمد اکبر و سکه بنام خود زد و هفت هزار سکه
نودن شور خان و افاضه منصب دیگر امر اسه بهر اسه بنایر تالیفت قلوب آنها انتشار یافته بر عالمگیر متحقق گشت در
لشکر غیر از اسد خان و بهر سند خان مع متصدیان و فائز زاده از شهنشاه سوار خودند مضطر گردید و بهادر شاه را تا
تمام نزد خود با بقا خواند چون آن بیچاره اهل عیال را بجز آنکی سپرده در کمال استعجاب جریده مع ده هزار سوار رسیدند
دین پناه قیاس اهل خود که با پدر نموده بود کرده ترسید و روسه تو بچانه بسوسه مسکرا و نموده حکم فرستاد که خود را تنها
به رود سپر بجنور ساند بهادر شاه حسب الامر سجا آورد عالمگیر اندک مطمن خاطر گشته شرح بود و وعید رفتی اکبر نمود
اکثره را بسوسه خود خواند بیاوردی طالع مردم اطاعت نموده اکثره بر خاسته آمدند و تزلزل در احوال و ارکان
اکبر هم رسید و ناچار راه فرار و ادبار پیش گرفت چون احوال او بد بخار رسید بحکام اطراف فرمان در باب اسیر نمودن او
اکبر را مضطر ساخت او از دست دشمنان همه جا گریزان بوده عذرا هزار خرابی تا به سببها خلعت سید و امر بشه رسانید سببها
اگر چه در خروج برای او مهیا داشت اما از تنگ طریقه در سلوک حرکتیکه لائق نشان شاهزاده گنوده نموده اکبر سید
خاطر سگیزا ایند عالمگیر چون خبر ورود اکبر نزد سببها شنید و تعدی او نیز همیشه بگوش پادشاه میر رسید بدغمه گرفتن اکبر و
سببها که ابر سال بیت و پنجم جلوس مطابق هزار و نود و دو حیرت بنام غزا و جهاد فاصد شخیر بلاد کن گردید و در آن
ولایت رسید و بعد سرانجام سهام بسیار اعتقاد خان سپر اسد خان را با فوج جزا و سامان بشمار به تنبیه سببها و گرفته آورد
اکبر روانه نمود اکبر با استماع این خبر بر جان خود ترسیده بسبع بسیار رکمال اخفا تا جمشیان خبر یافته فرام او نشو و نه چهار
هم رسانیده در کمال خوف و یاس بادل پر از یاس باد و صد و چند نفر که هم آتش مانده بودند بران جواز سوار گشته عازم ایران
گشت و در ریاصدات تبا سیه و طوفان کشیده هزار مشقت بسقط رسید امام سقط اول اعزاز و اگر آتش نموده آخر
تقید ساخت و با عالمگیر عرصیه نگاشته از ورود او اخبار کرده اشعار نموده اگر در جلد و سه این جن خدمت پنج لکه روپیه
نقد فرمان سنده عافی محصول چهارات ما که همیشه به بنا در سببها سیر و نده و دوسه مطلب دیگر نیرانی یافته مرحمت شود و مقصدی
برای آوردن محمد اکبر بر سدا در ابحنور فرستد جمیع ملتمسات خارجه از شرط دنیا رسکه باشندت عداوت و دنیا دار
نیرفت و بنام مقصد سببها سورت حکم حکم رفت که سیکه از ملازمان مزاج دان دریا نورد مع فرمان عواطف عثمان که بنام
امام سقط صد و ریافته زود ارسال نماید مقصد سببها سورت حسب الامر مرشد سببها سببها سببها سببها سببها سببها سببها
پادشاهی و عارف بلغت اکثر زبانها بود باین کار روانه ساخت ناخدا و اول منزل خبر جو انوردی و قنوت سلطان سلیمان شاه
شاه سلیمان صفوسه انار قند بر بانه و باره مهمان نواز سببها و چاره ساز سببها گرفتار مضطر شاهزاده محمد اکبر شنیده بجای خود
برگشت تفصیل این احوال آنکه ماجرا سببها امام خارجه زشت احوال با اکبر از خارج جمع همایون پادشاه مالک نقاب
مهمان نواز رسید که اکبر سپر عالمگیر از خوف پدر بر جان خود ترسیده بعد هزاران مصائب و محن از فکر و سببها برآمده
بانواع امیدوار سببها عازم آستان سلاطین سببها گاه بود جواز تبا سببها خورد و بسقط رسید امام خارجه بنا جو انوردی

و سبب دینی دنیا پرستی را قبله همت خود ساخته بطبع مبلغ پنج لک روپیه و معافی حصول جانات و حصول دست مطالب دیگر میخواهد
 که اکبر را حضور پیشش مقید فرستد و این معنی بجا ملک گیر گشته در صورت پذیرائی سعادت را از ملازمان او بنا بر سپردن اکبر
 در خواسته بجز دستمعا این خبر آتش غضب جان سوز آن پادشاه سلیمان جاه زبانه زدن گرفت و فرمان واجب الاذمان در کمال
 تندید بوالی مستقط نوشته ابلاغ داشت که همان مارا بغرت و احترام نزد ما اگر نفرستادی افواج بحر امواج که آناه بکارزارند بر
 خرابی دیار خود و قتل مام صغار و کبار ان جا رسیده دان مستقطی پیش از سر ساخته بلا تامل در کمال نشان و تحمل شاهزاده محمد اکبر را
 مبارگاه آسمان جاه سلیمان زمان فرستاد اکبر بنبر عباس رسیده محمد ابراهیم لازم مستقطی پیش از خود را برای لشکر شکار
 بدستیار سبب عنایت و اعانت شایسته بدار سلطنت اصفهان فرستاد شاه همان نواز محمد باشم تبریز سے را بهما نزار سے
 همراه ابراهیم متعین نموده در سر انجام ضیافتها و فرمان بردار خود متکلمار سے در رضا جوئی مهان نهایت تاکیدات فرمود و پیشکار
 نمود که بعضی سخاوت از ثار و نبات بند مثل اینه و انسان اوراق بان کرد در سواحل بندر عباسی و قریب جوارش بندر بنهم رسیده
 شاهزاده اکبر متواتر رساند و بهر صورت خوشنود نگمدار دو صورت نگار را که در شبیه کشتی سحر طراز و نادره و گویا
 بود مخفی همراه داده فرمان داد که شبیه اکبر بدون اطلاعش درست کشیده قبل از ورود او بجنوب فرستد تا لیاقت او را از قیانه او
 مشاهده تصویر قبل از ملاقات در یاد بحسب الامر این بجز تقدیم رسیده محمد باشم شاهزاده را در راه نهایت خوشنود بپوشته
 چون بسبب سے اصفهان رسیده در یکی از باغهای پادشاهی فرود آورد و شاه همان نواز را رعایت سرفراز سے اکبر خود تا بلایغ
 مذکور با استقبال آمد شاهزاده تا در بلایغ با استقبال پادشاه شامه ملاقات نمود و سه قطعه جواهر یکے الماس و یکی زمرد و یکی یاقوت
 گران بها بطور ارمان و راه آورده گذرانید شاه بنا بر دلجوئی و آبرو بخشش او بر سه جواهر گرفته در دستار خود گذاشت و مشوق
 و شفقت بسیار معانقه نمود در پیش احوال صبی افتقد فرمود و از بلایغ تا خانه که برای اکبر مقرر شده بود پای انداز زربافت نخل در آن
 کاشان و چینی شایسته که قدرش در اینجا زیاد تر ازین جاست گسترده بودند اسپ سوار سے شاه ایران و شاهزاده محمد اکبر
 بالاسکے آن راه سے رفت اسپ پادشاه هموار بار رسیده کے می رفت و اسپ اکبر شایسته نمود و مضطر بانه بامی گذارشت جلوه دار
 اکبر پادشاه آقای خود بجلد سے اسپ دیگر آورد و اکبر بختی و چاکلی تبدیل سوار کنبو سے نمود که شاه و دیگر مقرر بان تحسین و آفرین نمودند
 بعد ورود و راه شاه سلیمان عنان اسپ کشیده اکبر را بجا نیکه برای او مقرر شده بود در خص ساخت و ما بچلج شاهزاده
 و آن مکان هر چه سے بایست میاد داشت روز دیگر پادشاه همان نواز قدم رنج فرموده اکبر را همراه خود پرتخانه آورده سبب جلوه
 برای او گسترده باغزار و اکرام نشانی و لازم معاندار سے و غریب نواز سے را بنها بیت مرتبه رسانیده بهی لائق برای ضار
 معین فرمود و بعد مرور ایام چون اکبر اظهار امداد و اعانت و طلب خصمت بهند نمود شاه گفت تا پدر شاهزاده هست شاه همان عزیز
 ما رسید و آن زمان اعانت و رفاقت از ما عمل نخواهد آمد بعد انتقال او که کار به تقابل برادران افتد و تقدیم خدمات خود را معاف
 و مقصر نخواهیم داشت از باب تمیز و انصاف ازین حکایات و بر سر نه از مقالات دیگر که بعد ازین نقل سے شود و احوال مالکیر
 دوالی مستقط شاه سلیمان پادشاه ایران و دیگران مشرف است و خاست هر یک ازین اشخاص و فضائل در ذائل خلاق و ریاضت
 هر چه از محامد شناسند اجتناب نمایند و آنچه را در ذالت شمارند اجتناب و آخر از انان واجب دانند زمانیکه نهاسه هموارا چه بیست
 مع بر و طفل بجلادت را چه جوان غیرت شعار بجلد و حرأت چنانچه گذشت از دار الخلافه شاه جهان آباد برآمده بلکه خود رسیدند در انامه ایست
 نموده عصیان و در زید مالکیر قاصد اتصال آنها گشته ما زم اجیر گشت از راه عنادیکه با مهارا چه حیونت و انانی او دی بود در شت

حکم اخذ جزیه از بنو و فرمود و فرامین و بیابان کاشته بجمع صوبجات فرستاد و حضور هم حکم جزیه گرفتن جاری شد چون در شاه جهان آباد
 بنو و زیاد ها از لکوک رعد و محسوب شدند و هزاران هزار را جماعه مذکوره مقدور داد است آن و چند اشتهند لهذا چند لکه ازان قسمه
 زیر ششمین خاص شاهی که معروف بجهو که بود هجوم آورده ضعیف نالی را از حد بدر بردند عالمگیر اصلا طاعت با سماع ناله و فریاد آهنا نشد
 تا به پذیرائی چرسد تا آنکه روز جمعه که پادشاه به نماز میرفت هنوز از قلعه تا مسجد جامع انقدر از دحام نمودند که راه ترو در مردم مسدود
 بود و از چهار سو پاسه و هوسه نظلم و استغاثه یانگ گردیده در گیندا افلاک پیچید و کار بجائی رسید که با وجود اتمام شدید که سر و دست
 مردم بخرج گشته اکثر سے راد است و پانز کار رفت تخت روان پادشاه دو قدم راه رفته باز سے ایستاد آخر که زشتن پیش رفتن
 از جای که ایستاده بود متغذ گشته جنبیدن دشوار بود و هر دم کثرت دزد دحام سے افزود و لمحہ توقف فرموده آخر فرمان داد که فیضان
 کو شکوه نشانهای شاهی و اینالی سوار سے و غیر طلبیده گفت که صفت فیضان بسته بر مز و همین برانند چون حسب الامر عمل آمد
 و جمع پامال اینالی و اسپان رم جوزده گشتند باقی ماندگان مایوس من محروم گر نیجه در خانها سے خود خریدند و چار ناچار زن باوا
 جزیه در دادند بسبب غصبت با سے مذکور و دیگر زود رنجی با سے عبث بعد و رود کن کار یکیکه خانجمنان بهادر کو کلکناش
 و معظم خانجمنان و سید عبد الله خان معروف بسید میان و ولی ان افغان و آغرخان و داوود خان قریشی و دیگر امر ا سے
 صاحب جرات و انادل ملازم او و بخت و عقشام و ریلاد کن و بنگاکه و آشام و زخاک غیره جا با انصرام داده و حروب و سهام
 و غیره را با انجام رسانیده اند از عالمگیر پادشاه بطور زرسیده و اکثر جادو کار با سے بسیار بنا بر شکسته خاطر سے و اتفاق با سے
 امر که دل پر سے از پادشاه در اشتهند فوجا سے پادشاه سے و نام آوران فوج و سپه سالاران عمده را هفت با سے عظیم چنان
 روسے داد که لائق ذکر و تحریر نبود برای همین بعد از ده سال مهران تاریخ را از تحریر سواخ ایام دولت خود متنت داشت و
 کسیر احوال او را مفصل نگاشت چنانچه بعض فقرات با ستم علی خان خان خانی اشعار سے بان دارد و فقیر بنا بر استشهاده فقرات
 مذکوره را بعینه سے نگارده و ہی ندره بعد انقضا سے ده سال مورخان از تطبیح احوال آن پادشاه عدالت گسترین پرو
 به نوع گشتند مگر بعض مستدران خصوص مستند خان بطریق خفیه بر سخی از احوال مهات دکن بجز بلا تندر کار کرد و با ت فقط
 فتوحات بلاد و نخل عراب زبان قلم داده تاریخیکه احوال چهل سال باقی در ان درج باشد دیده و یافت نشده کاتب حروف تجسس
 و سعی تمام در فرجام آوردن باقی احوال خود و آنچه را بر اء العین مشاهده کرده مسوده نموده او را ق کاشته متفرق خود را
 جمع ساخت امید که انشاء الله تعالی توفیق اتمام آن یابد چون بعد ده سال از جلوس بهایون حضرت عالمگیر غازی خلد مکان
 بر احوال حکمرانی عث ثانی سے آن خسرو عظیم المثال بضبط ماه و سال اطلاع نیافته سون سحر سال بعقیده تاریخ بگزارش نمیتواند
 آورد اما از بعض وقایع حضور و صوبجات آنچه را تم حروف بر اء العین مشاهده کرده و از راویان ثقه بلیغ من سموع نمود و لغات
 سنده نوزده از بسیار سے زبان خامه داده باز آغاز سال بیستم بر سر سوا سے که علم حاصل نمود و بقید سال انشاء الله تعالی
 بنید کار خواهر را آورد خانجمنان بهادر بعد هم حید را با دکه انشاء الله تعالی بگزارش سے آید صے مغضوب و بیله جاگیر ماند
 تا وفات یافت اما قبل ازان که رایات طفر آیات پادشاه در ممالک دکن سانه افکن گرد و نید و بسنی که از خانجمنان بهادر در
 مرسته بطور آمده بود بعد تشریف آوردن پادشاه خلد مکان عالمگیر غازی سے بکن با وجود بیست و شش سال در استیصال
 مقهوران که شبدن و چندین کرو رو پی صورت نمودن و قلعه جات غنیمت سے و ترو و تمام سفر فرسودن از اتفاق امر اتفاقا
 ایام سے شد بلکه روز بروز شورش غنیمت و درآمدن او بلکه قدیم بطریق توطن زیاده گردید و صدقات چند با مر کا با طراف

رسید که از اندازده تخریر بیرون است و بخان جهان بباد در هرگز صد مرتبه آبرو سے نرسید سو کجنگا سے مشهور او کہ با امر اسلامین
 بیجا پور سے و جلد آ باد سے نمود و شجاعت و عالفتانی تاکہ خارج از حد قیاس بطور آورد و با وجود اتمام سازش با غنیمت اختیار کیا و چنانچه
 بر فوج اشقیای سے مذکور آورد و از انجمله عرب و و خبک او بزبان قلم سے و ہر جا بخان بباد بقصد تاویب مرہٹہ ششامتہ از خجستہ بنیاد
 مسافت چل چکھ کر وہ دور تر تاختہ بودہ چہار سہ و ارب سہجانی تاکہ کار با سے ہزار سوار بارادہ غارت خجستہ بنیاد بطریق الیغار آورد
 بہ اورنگ آباد رسیدہ تاکہ پورہ دست انداز سے نمودند و منزل تمام در خجستہ بنیاد رویداد و خانجہان بباد ریکوہ استماع این خبر خود
 بالیغار رسانید وقت مقابلہ زیادہ آرد و ہزار سوار با او نمود در میدان ہر سو قتال عظیم و محار بہ صعب رو داد تا رسیدن با سے
 فوج کارزار رستمانہ نمودہ قیاس سے بر پاساخت ہر طرف سے تاخت از کشتہ لپنتا بر سے افراشت ہر چند مرہٹہ بسیار ہلاک شد
 ابانظر لغبت فوج خانجہان بباد نمودہ چنان حملہ سے صعب آورد کہ ہجده و ہزار سوار زیادہ از پنجاہ شخصت سوار ہر راہ ان
 عرصہ جلالت نماذ از انجمله بودا و غرغان بادوسہ ہر اور و سپر خود آن بباد رشید دل داد مرد سے وادہ می جو شید و می خرو شید
 و گر نیتگان را دل سے نمودہ و سخنان خیرت افزا فرمودہ لبوس سے خود دعوت سے نمود و چندان پایدار سے و زید کہ فوج
 متعاقب رسید و ہر گیت خوردگان ہم گشتہ باز خود را باور سانیدند و آن جنگ الی الان بجنگ ہر رسول شہرت دار در آن
 انقدر در میدان ہر رسول سے کہ وہ سے خجستہ بنیاد ہر مرہٹہ یا از بدن جدا کرد کہ چندین ہزار سز زینت افزای کلمہ سناطراف
 خجستہ بنیاد گردید و چندین اراپیہ از نیزہ و چتر سے و آفتاب گیر مع مادیان بشمار روانہ قلند خجستہ بنیاد ساخت محل جنگ
 تاکہ لیا سہ سے کردہ از خجستہ بنیاد با سرداران مرہٹہ جنگ مقابلہ داشت خبر رسید کہ فوج بسیار گران بارادہ تاراج
 خجستہ بنیاد نزدیک بلدہ مذکورہ رسیدہ قریب بیت ہزار سوار سہر در کی از پسہ ان خود مقابل دشمن گہ اشتہ یکی از
 راجا سے ککے را با خود گرفتہ سے کہ وہ را در پنج پہر الیغار نمود پاس سے از شب ماندہ بقا سہلہ و کردہ از فوج مرہٹہ رسید
 چون زیادہ از ہفتصد سوار با او رسیدہ بود راجہ را فرمود کہ اگر صبح دیدہ مرہٹہ قلت فوج ما را براہ العین رہ بنید و گیر گشتہ
 حساب رہا خواهد نمود و مصلحت تاکہ نشانہا و نقار خانہ مرا نزد خود داشته ہمین جا با چند سے از راجہ چوتیہ کہ ہر راہ شمار رسیدہ توقف
 نماید و فوجے را کہ از عقب برسد توقف نمودہ آسایش و ہید و من ہمین وقت در آنا تاختہ ششون میز نیم و تا دست رس
 باشد مخالفان را سے کشم بعد طلوع صبح اگر آنا سر شے نمودہ زور آرند من آنا را بطرف خود کشیدہ این طرف سے آرم
 باید کہ شما در ان وقت اعلام مرا کشادہ نقارہ و کرنا بلند آواز ساختہ ہر طرف کہ هجوم آن قوم شوم باشد پوزش نماید بعد ازین
 تمہید خود را بر لشکر مخالف زد تا آنا خبر دار گشتہ جمع آئید مرد مے شمار قتل آورد و از چار سو صد بگیر و بکش بلند گردید چون
 صبح دید و کسیت فوج بانسانا سے راجہ بر مرہٹہ طہر گردید شاہنشاہ ہزار سوار کہ در شب تیار گشتہ خود را بیک کنار
 محفوظ داشته بود و بر خانجہان بباد پوزش آورد آن بباد در لیر موافق مشورہ عنان گردانید و فوج نہ کور را لبوس سے خود کشید
 بمیدان آورد تاکہ ناوقت نزد راجہ مذکور زیادہ از ہزار سوار جمع نشدہ بود اما راجہ حسب الامر نشانہا سے خانجہان بباد شاہ
 و صد نقار خانہ و کرنا بلند ساختہ بکیار کے حملہ آورد و ہمین کہ علامت لشکر خان جان بباد رخا ہر گشتہ مرہٹہ با دست و پا گم کرد
 بفریاد آید کہ خانجہان بباد رسید و بے اختیار رو بفرار شداد درین وقت سہ چہار ہزار سوار و دیگر از افواج عقب ماندہ خانجہان
 بباد در مقابل مرہٹہ سے فرار سے و ہمین ویار آنا رسیدہ صد بگیر و بزین بلند گردانیدند مسودہ و اوراق در ان روز ہا سے
 تشخیص زرا گیر و الہ در ان ہر گہ رسیدہ محصور غنیم گردیدہ امید جان بدر بردن نہ داشت قابو یافتہ خود را بقوج لغز سوج پاؤ

انداخت تا بر طرف نظر کار میکرد از گشته پشیمان نظر سے آمد کار بجاسے رسید کہ مرثیہ با خود را از مادیان انداختہ با ہمارے عجز و زبوسے
 بجا ناسے مزارغان و رعایا پناہ سے بروند و انکا بنگ و چوب سرا ہمارے سے نمودند و غنیمت بسیار کہ از طرف غارت نمودہ آورده بودہ
 بہست نمازبان افتادہ و بعد از فتح تا دوسرے روز حسب الامر فاکر و ہمارا فنادگان میدان را بریدہ چہل بجاہ ارا بہ از سر بریدہ آنجا آمد
 دیزہ و آفتاب گیر با اسباب دیگر پر کردہ و بختہ بنیاد روانہ میساختند بہین دستور در اکثر محاربات کہ سر شستہ تہ پیر از دست آمد
 باقبال عالمگیر فتح و فخر نصیب اوست گردید انتہی کلامہ این قسم امیر کبیر و شجاع و دلیر و امثال او بلا زمان جان نثار کار گزار را
 بعضی اہتمام بعضی تنگ نظر خان حضور یا بجزہ تقصات و مشایخ باطن کو بر غیول لہتہ نمودن و ضبط جاگیر ات فرمودن بہان نتایج
 واد کہ سالما صرف اوقات نمودہ کرو رہا بر ایگان داد و اسنظام دکن اصلا میر نیامد و سرمانہ فساد و عذاب مرثیہ با مسلمانان بجا رہ
 دیگر گشتہ آخر تمام سہدستان چو لاکنگاہ عاکر مرثیہ و باعث ہلاکے اطفال و نسوان مسلمانان و بے سیرتے آہنا از دست سکرمان
 و مرہشہ و دیگر بنہودان مقتدر گردید و اجراءین مفاسد ماند حال عالمگیر گشتہ قرون بسیار و اعصار سے شمار لو اب آن ہر وج کثیر
 الفتوح اور سیدہ و خواہد رسید اطاعت او امر و نواسے الہی و اغراض و اسوا نفسانی خود چنان بود کہ انہو ذبیح از ان زبارہ
 پر و پراوران ہر پشیمانی بجز من بیان در آمد و تہمت شرع و قاضی کہ از و شہرت دارد در کار با یکہ خلاف رضاسے او بود و این قسم
 کہ محترمانہ بچ مذکور سے نگارد صورتہ خطہ از ان کہ پادشاہ عالمستان کرمیت تخییر بجا پور و حیدرآباد بستہ بود و رضے
 از قاضی شیخ الاسلام و خلوت فتواسے جو از این ہم خواست قاضی بر خلاف مرصے و ارادہ خلد مکان جواب دادہ لچند
 روز بعد دیگر و احوال ان رحمت بیت اصغر خواستہ و بجد گشتہ حاصل نمود و روانہ کعبہ مقصود گردید انتہی این عبارت اور
 ولالت میکند از قاضی نہایت رنجیدہ او بر جان خود تر سیدہ بدر رفتن بہانہ حج بیت افتخوز عظم دید و قاضی عبدالعزیز
 در جنگ حیدرآباد قاضی حضور بود و اہل مسلمانان از طرفین ہر روز دیدہ تنگ آمد روز سے عرض نمود کہ ابو الحسن و جہا پور
 ہمہ مسلمانند و ازین طرف ہم اکثر سے اہل اسلام جہال و قتال اہلین و مناسے شرع متین ہستہ اگر بقیہ تھنا اصلا شیخ
 مصالحہ فرمائید ہر آئینہ بجا و موجب رحم بر عجزہ و غیر با خواہد بود چنان مورد عتاب گردید کہ قریب بود قضا متوجہ قاضی کرد
 بسفاسن بر شے از مقر بان تادیب قاضی از لوج و خاطر محو نمود و جزای بھوسے از شرف حضور و امتناع از بارایی بجا
 سہرا و انبات فرمود و بدستے ممتد از ادراک کورنش ممنوع بود و فضایح و قبائح چند از پادشاہ بجا بد بطور رسید کہ ادنی
 ہوشیار از ان قسم کار با تجنب و اشتراک لازم سے شہر دیر شے از ان در واقع حیدرآباد کہ نعمت خان عالی بطور شہوتے
 با کمال شانت ہر عقاید بگاشتہ پیرایہ ایضاح سے با بد کنون لازم افتاد کہ بعضے از سوانح جنگ حیدرآباد و درین عنایت
 از قسام باید تا وسیلہ غیرت ناظر ان کرام کردہ

ذکر محجل ارجیل عالمگیر کہ در تخییر حیدرآباد و بیجا پور نمود

چون عالمگیر در شدت حرص و شرہ سے نظیر بود تخییر سلطنت بیجا پور از آخر سلاطین عادل شاہیہ کہ سے بکنند عادل شاہ بود
 و اشتراک حیدرآباد از خاتم سلاطین قطب شاہیہ سلطان ابو الحسن تانا شاہ در خاطر خود مصمم نمودہ شروع بہمانہ جوی فرمود
 و خواست کہ حجتی سے سکا وحت بہست آر و اول نامہ ضمنی بر طرف نمودن ہما زنا بر ہم کہ بوزارت او نہا بر قبضے جات ضرور
 اور بود و سنا و سلطان ابو الحسن در امثال فرمان مذکور عذوسے خواست درین ضمن شنید کہ ابو الحسن الماس سے وارد کردہ درین
 بدان وزنی و قیمت در جو اسر خانہ بیچ پادشاہ سے نتوان یافت در طمع افتادہ میرزا محمد شرف و لیوان خاص را کہ از خانہ زاد و

ذکر علی از جن عالمگیر که در تخریب آباد و غیره نمود

و تربیت کرده او بود بطلب آن الماس خصت نموده در خلوت نمایند که مطلب ما از فرستادن تو فقط طلب آن پارچه سنگ نیست بلکه مقصد آنست که در هر دو صورت قبول و انکار از ارسال آن جوهر بدستور فرستاد با سکه دیگر نظر بطبع و ضرر خود نگردد و از بیم امید او خود را بر کنار داشته عمداً در گفتگو بے باسگی و درستی نموده گستاخانه سخن پر خاش نمانی شاید با تو بید بسوسگی و پستی پیش آید و تقصیر نافرمانی بر او ثابت گشته دست او نیز سازعت میسر شود و چون میرزا احمد نزدیک سجید آباد رسید ابو الحسن سیکه از عمره با سکه سرکار خود را با استقبال او فرستاده بانگ از او احترام طلبید بعد تقدیم مراسم ضیافت چون میرزای مرقوم طلب الماس معلوم نمود فرمود که جمیع الماسها جوهر خانه او مع کاغذ سیاه به جوهر خانه و متعهد سر رشته دار پیش میرزا احمد حاضر آوردند بقسمت کاغذ و شداد و برات نامه خود از اخطای الماس غیر از الماسها حاضر حاصل نمود از جمله آن لباسها جوهر که در وزن شغافی وزنگ به از نمود مع تحت و بدایا لافه دیگر بطور مشکیش بحال اش نموده خصت انصر از زانی داشت با ششم علیخان فتح محمد تاج عالمگیری می نگار و صورت خطبه محرر اوراق بعد خود از زبان او شنید نقل نمود که در هر مقدمه در مجلس ابو الحسن گری کسی آمد موافق حکم و مرتبه پادشاه گستاخانه در میان سواد و جاب نموده او را ملزم میکرد و ماموریک سخن ملزم گشته نتوانستم که جواب بگویم و آن اینکه به تقریب ابو الحسن گفت اگر چه ما هم پادشاهیم ما خود را در جرگه نوکران عالمگیر میدانیم من ازین سخن بر آشفته گفتم که در مقابل عالمگیر پادشاه نماز سکه شمارا نرسد که نام پادشاه است بر خود اطلاق نماید ابو الحسن در جواب گفت میرزا محمد غلط میگویی اگر نام پادشاه است بر ما اطلاق نشود پادشاه شمارا انشاء شاہان چه قسم خوانند گفت انتہی کلامه بعد و در بر بربانچو که گویا سرحد کن است در سال بیست و پنجم از جلوس شهاب الدین خان سپهر قلیج خان را که آخر مخاطب بغازی الدین خان فیروز جنگ شد و در آن ایام منظور نظر تربیت عالمگیر گشته اضافه با سکه متوالی میدیانت بر آن تخریب بعضی قلاع تعلقه سبها مع اسباب قلعه گیر سکه و نوج شایسته سرخص و در امور ساخت که قلعه را سچ چون از قلاع متبینه نماند غیبت و شاہجهان پادشاه هم وقت اراده تخریب بلاد و قلاع دکن ابتدا بهمان قلعه نموده به آسانی سخن ساخته بود و خاندان که در هم ابتدا بهمان قلعه نماید و نیک نام خان را قلعه دار ملهم و نوجدار سرکار بجلا نگر دانیده مخطی تا کید نمود که قلعه سالیر را که از قلاع مستحکم معروفه است با احتیال شایسته سعی موفور نماید تا به وزن جنگ جدال بدست آید و در سنه بیست و ششم بعد از قضا سکه بر شکل از حجت بنیاد کوچیده ستوجه احمد نگر گشت و شاهزاده محمد اعظم را بر آن تخریب قلعه سالیر و دیگر قلاع نواح گلشن آباد متعین نموده شاهزاده محمد اعظم را برای تنبیه مفسدان رام دره متصل کن عادل شاه صاحب نامور فرمود چون اعظم شاه ستوجه تخریب قلاع گردید نیک نام خان که حسب الامر از سابق با قلعه دار سالیر راه سازش باز کرده ارسال رسالتی را سکه نموده تر سر گرم کار نگر گشته لقلعه دار پیغام نمود که آخرین قلعه با قبال و اقتدار عالمگیر مفتوح خواهد شد اگر تحت مرا ضائع نکرده است حق فدیت تو در حضور اثبات نموده پنجره از سکه خواهم گردانید او هم رفاه خود در قبول انصاح نیک نام خان دیده اطاعت کرد و قبل از ورود اعظم شاه بسعه نیک نام خان تخریب قلعه مذکوره میسر آمد و کلید طلا مرسله حاضر قوم مجبور رسید و نیک نام خان سوز و غمایت و قلعه دار مجبور رسید پنجره از سکه سهرار موار گردید با ششم علیخان حلف می نگار که از ابتدای سلطنت عالمگیر بعد تحقیق نام و نشان فراخور حال خانه زاهدان مور و سته و نوظلا زمان بمناسب و اضافه با سکه از سکه می یافتند و آبرو سکه منسوب و نوکران پادشاه روزیکه پادشاه داخل احمد نگر دکن گشت بحال بود و از جا گیر ات و لغت سکه کامیاب و زندگانی خوب سکه نموده پادشاه در پیش آوردن افغان و راجپوت احتیاط سکه نمود و قوم کشمیر سکه خصوص فرقه حکم کتر منسوب سهرافراز سکه می یافت بعد از آن که جلب قلوب دکنیان خصوص ملازمان سبها می مرطبه و سلاطین بیجا پور و حیدرآباد و نایب عرض استیصال آنها

ذکر علی ازین المکی که در تخریب آباد غیره بود

و تخریب ممالک دکن پیش نهاد خاطر گشت بر کس بوسیله هر که رجوع بدین آستان سے آورده از مرتبه و حوصله خود مناسب
 عظیم و عظاما سے خلایع و جواهر و اسب و قیل و خطاب مرینده سے می یافت بر چند برای استماله آنها مناسب عظیمه خشنیده جاگیر
 یا نقد سے هر چه بود زیاده از سه ماهه یا چهار ماهه تنخواه نمیشد و زودان جاگیر اغماض بسیار لعل سے آمد باز هم عمر و در ایام کار
 بجای رسید که تمام ملک تنخواه نو آمد ما سے دکن رفت و در کلاس آنها با اعیان رشوة و کار سازها محالات سیر حاصل بر
 موکلان خود سے گرفتند بر قدر که در مراتب و مناصب عمده حدیدان سب سے نام و ننگ ان افراد و وزیر و زور اعتبار و اقتدار
 منصب داران و ملازمان قدیم کاسته کار بجای رسید و عرصه خیانتنگ گردید که بعضی از خانه زراوان و شناس
 از راه قدر دانی پرورش می یافتند لیکن جمیع کثیر سے از منصب داران کم پناه که چنان مرسته و زخرج مهم سارند اشتند بی جاگیر
 محض شدند و دامها پای باقی حدودم الوجود گردید چنانچه مکر بر بطور از باب طلب پادشاه و مخط نمود که یک انار و صد چهار و در اوقاف
 تعیین افواج و غزل بصب خدمات عمده ما سے واجب الرعایه را نظر بر قلت پایی باقی از روی آورد چه جاگیر مردم کم پایی
 تخریب نمود و تنخواه عمده باند کو نیز موده عالمی را زیر تیغ بیدار لعل قلم میکشید این عمده نواز سے علاوه دیگر خرابها سے بجا گردان
 سبب بضاعه می گشت اتمی کلامه شهاب الدین خان که تخریب قلعه اسج ما مور شده بود نظر شجاعت او و اسباب قلعه ستانی
 که همراه او معین شده بود و بایستی سرسوار آن قلعه مفتوح میگشت از خرم و پیشیاری قلعه در سبها که بجا است آن قلعه
 ما مور بود فتح قلعه مذکور و دشوار گشت با آن که آن قلعه دوسه توپ آهنی کهنه شکسته داشت اما قلعه در بکار دانی خود توپها
 چوبه بسیار تراشیده و از چرم سچیده تیار نمود و تا ضرورت نمی شد و مردم پادشاهی بر پله آن نمی آمدند توپ نمی زد چه آن توپها
 زیاده بر یک بار بجا نمی آمد و نوسه بیدار سے دحر است نموده که شهاب الدین خان و فوج پادشاه سے مجال تخریب آن نیافت و
 ایام محاصره با شد و کشید بعد از آن قاسم خان کار و امر که با زرت پیشه مدبر و کار طلب متوجه بود و تخریب قلعه مذکور ما مور شده و از کل
 دیور شهاب سے متوالی آن بهادر هم مفتوح شد بعد از آن خانبهان بهادر که کله تاش معین گشت و در سبب لازم سے و تلاش بود و تقویم
 رسانید سو که نذا ناچار روز سے منصوبه درستی دیده عوام سپاه و بازاریان را بطرف مقرر ساخت که شور پوشش از حد بدر
 برند تا مردم قلعه از طرف مدافعه آنها پروازند و طرف مقابلش که قابل کنند انداختن و زنیه گذشتن بود سه چهار صد کس شجاعان
 معتد را مقرر و بمواجبه منافذ و العیامات مستعد ساخت که چون حارسان قلعه بطرف پوشش مشغول شوند بهادران مذکور درین
 بهمت بر که جرأت زود و در کمال اخفائی شور و غوغا بالا بر آید اتفاقا این خبر از جو سیمس بجارس قلعه بعینه رسید او هم بهین قسم
 شد از ک پروانه عوام قلعه را بطرف عوام اهل پوشش و از باب غوغا و شورش مقرر ساخته شجاعان آبر و طلب را بطرف کنند اکلنا
 بلنگ حضرت گذاشت و آنها سبب سے آهنین که در دکن رنج و آن را بزبان مندی بگفته نوه سے گویند در دست با کرده
 و سیوف و دیگر حرب ما سے جان ستان گرفته مستعد مدافعه عاجان تفصیل قلعه استادند اما نوست خاموشش بودند که سے
 گمان بودن مردم بدان طرف نمی برد از جمله جوانان قلعه کشاد و نغمه پیش آهنگ بزرگ با بر آمده خود را بر دیوار قلعه رسانیدند
 و سپه روان آنها در راه بودند همین که پیش قدمان بر فرار حصار بر آمدند حارسان قلعه که پنهان نشسته بودند یکبار از کعبه
 اول و سوار بالا بر آمدگان در بودند بعد از آن به سبب سے آهنی سرور و آنها چنان خراشیدند که چشم و لب و رخسار ما سے
 هر و سه گشته نیرشت ترین صورت معیوب گردیدند و بعد از آن سپه در پله از بالا سے آن کوه سرنگون گردانید و پائین
 افکندند از سبب بر آمدگان نیز بعد از آن افتادگان سپر و پیش قدمان گردید و سرخ رو و شکسته دست و بازو زمین رسیدند و بعد از آن

مردی که در علم کسیر و تخییر جن شهرت داشت مخریخه خید بخان بهادر گفته مار سے از طلا بوزن صد توله دست گمانید و کمان
چرم بود از طلا و زینیه پوشیده مار طلا سے در دست گرفته بر کنگر چوب بالا سے و مدینه نشسته فوج را ما سور به پوشش گردانید و خود آن
را با انواع مختلفه حرکت داده شروع بخواندن بعضی از اسماء عجیب نمود و وعده او با خانبهان بهادر آن بود که بدین صوت قلعہ مفتوح
خواهد شد تا گمان خریستی از سنگ یا گوله سرد آن مرد مرد رسید و از بالا سے آن بلند سے گردید و دست و پا شکسته بر زمین
غله پید و کاس سے ساخته نشد آخر الامریه در آن متین مثل خانبهان بهادر و قاسم خان غیره دست انفوس مالان از محاصره
و تنگ از تخییر مایوس گشته روزی که داعیه برخاستن از پای آن قلعہ نمودند فرمودند که کنگر و غیره آلات چوب را که برای تخییر
ساخته بودند آتش دهند وقت سوار شدن تخییر لباس نموده کوچ کردند تا خانبهان سردار را نشاند عازمان قلعہ فریاد می زدند
که اندک صبر کنید تا آتش کنگر سر و شود و خاکستر آن بر سر خود مالیده بر گردید و سینهها با استماع این خبر بر آ قلعہ داخل گشت
فاخره حلقه با سے طلائی که آنرا در سینه کهر و ه میگویند بوزن نیم آنر تیار کرده سر بر دو دستهای او فرستاد و از قلعہ دار
آنجا تخییر نمود و حارس یکی از قلاع متینه گردانید و صوبه بیجا پور را نوشته است که زیاده از سه چار ماهه راه طول دارد و عرض
کسر از دو صد کرده واقع نشده حاصل نموده کورد و محمد سلطان محمد عادل شاه جب سکندر عادل شاه که از دست او عالمگیر
اشتراع نموده دور و چون که عبارت از هفت کرور روپیه باشد بود و استی سکنده عادل شاه که اکثر ممالک از تصرفش بدر
رفت ملک بیست لکده چون درید تصرف او مانده بود که عالمگیر پادشاه در سال هزار و نود و شش هجری سنه لیت و نیم جلوس
خود از احمد نگر باراده تخییر بیجا پور نصبت نمود و هم آنجا را بجهت اعظم شاه سپر خود نامزد نموده روح الله خان را با چند سے از
امر اجداد شکار با بیست هزار سوار و سید عبدالقده خان بارهه را که از قدیم الخدمتان محمد معظم بهادر شاه ولی عهد بود با
دو هزار سوار و دیگر اسباب قلعہ ستانی به اولی اعظم شاه قرار داده پیشتر روانه نمود و خانبهان بهادر را با افواج و اسباب
تخییر قلاع و بلاد حدود حیدر آباد را بی ساحت و حیدر آباد را در ایما د نام نهاد از سید عبدالقده خان بعد جنگها سے راه
بینگام محاصره ناک بخانه تعلق بیجا پور ترددات نمایان تار رسیدن اعظم شاه بطور رسید چون فیما بین اعظم شاه و بهادر شاه
اتفاق و شقاق بود اعظم شاه نمی خواست که نام تردد در قلعہ سے بهادر شاه بر زبان مذکور شود و سید عبدالقده خان از میانان
بے انبار مید نیست لهذا اول بوساطت مصطفی خان کاشی که معتد علیه بود ولایت برفاقت خود نمود و فرمود که نام مورچال
بهادر شاه از میان باید برداشته و چون بدلیر سے روح الله خان سید عبدالقده خان اختیار رفاقت درین سفر نموده بود
اعظم شاه روح الله خان را هم در میان داده تکلیف امر مذکور کرد سید عبدالقده خان اصلا ترن قبول این امر نداده اعظم شاه
با افواج بیجا پور سے اشعار سختی بر مورچال سید عبدالقده خان و در ایام گمی نیز نموده در کمک و اعانت او قائل و اهل
مے نمود در روز پوشش نیز سبقت بر جمیع افواج پادشاهت از سید عبدالقده خان بطور رسید و از قلعہ رو توپها و فوج
آتشبار سے بطرف سید عبدالقده خان زیاده بود و در آن پوشش قریب دو صد و پنجاه نفر که اکثر سے مردان تهور پیشیه و
روشناسان بهادر شاه و دلاوران بارهه بودند مع و فیل کشته و زخمی گردیدند و سید عبدالقده خان بهادر نمایان
نموده تزلزل تمام در دل پوشش با قلعگان قلعہ انداخت و قریب بود که متحصنان امان خواه آیند و رخنه در بروج و باره هم
رسد اعظم شاه در ظاهر روح الله خان را با اعانت و باطن با بغت این جلادت علی الرغم نام بهادر شاه به پیامها سے
و وعده و عید امیر فرستاد و روح الله خان رسید به پاس خاطر شاه هزاره و با قفقنا سے وقت از طرف خود هم کلمه چند

ذکر بی از حسین المکیر که در تخریب آباد و غیره

معبور نصیحت گفته سید عبدالقادر خان را باز داشت و خان سر قوم طوغا و کرمانا چار خود را کهنه کشید و بجای خود رفته فرود آمد چون پتیا
 جبر جلاوت و جانفشانی سید عبدالقادر خان بیاد شاه رسید بر سید ببادرنگ کو کتخین و افرین بسیار گفته بشاه عالم بهادر شاه مبارکباد
 گفت روز دیگر که خبر معاودت سید مذکور مع فوج نیاکاسه و بناچار رسیدن سیت آزرده خاطر از سید عبدالقادر خان و شاه عالم
 حشمته انحرافت و ضلکی بعلی محل نمود امیران که بر اصل حقیقت آگهی یافت بقاضا سے صلحت روح انشراخان سید عبدالقادر خان
 را محضو طلبید و سید عبدالقادر خان را ناق بمرتبه غضوب گردانید که اگر روح انشراخان شفیع جرائم ناکرده او نمی گشت کمالی غنمت و
 بی آبرو سنی باو میر سید ملخص کلام باشم علی خان خانه است که گاشته خامه حقیقت کار گشت زهی قدر و اولیقه سلطان
 و عظم شاه در محاصره قلعه مذکور از ملازمان سکندر بیجا پور سے جهان محصور بود که اگر شهاب الدین خان سپر نایب خان برادرش
 مجاهد خان و دیگر امرای متعین این هر دو برادر رسد غله و بخاره از غارت افواج سبنا و سکندر بیجا پور سے محفوظ داشته بشکر
 اعظم شاه نیز ساید اشرفی از اعظم شاه و لشکر او کئی نیایف تمام بیجا پور می نگار دک کار لشکر اعظم شاه بجاسے رسیده بود که حیوانات و دو آب
 ناقه با سه غیر معدودے کشیدند و او سے زادگان بخوردن آرد پوست درختها و تخم انبلی که با آرد استخوان چایا با سیم
 مرده مزوج بود بخوردند و آنهم میسر نشد و عالمی اگر سینگ و زردن چنین ماکولات غیر لائقه شربت ماست حشید و جانی
 دختر و ارشکوه زوجه اعظم شاه که در اردو و دراز لشکر شاهراده میباندگاست که غلبه فوج و کسبیاں در محاصره اردو و روسے
 داده خود سوار شده از محف و عمار سے تیر برآید از ده امر او نوکران را تخریف بر جانفشانی و پایداری سے می نمود تا تک
 از لشکر اعظم شاه میر سید و دران حین که شهاب الدین جوان رسد غله بر آید اعظم شاه و لشکرش سے برادر راه افواج بیجا پور
 که انصاف و مضاعت فوجش بود ممانعت نموده عرصه چنان تنگ ساخته بود که قریب بود افواج عظیم فوج پادشاه سے و
 انبیاں غله رسد شهاب الدین خان و برادرش مع سرداران همراہ سے فاتحه خیر خوانده دست از جان شسته خود را بران
 سپاه بی قیاس زده و کارزار رستمانه نموده مخالفان را شکست داد و غله و بخاره را صحیح و سالم با اعظم شاه و لشکرش رسانید
 شاهراده شهاب الدین خان را افرین گویدان در فعل گرفت و ملبوس غله سے که پوشیده بود خلعت داده مورد عنایات
 دیگر ساخت و چون این خیر عالم گیر رسید بے اختیار بزرگ باش گذشت که چنانچه آبرو سے چغتای بیع و جانباڑ سے
 شهاب الدین خان بحال ماند حق سبحانه آبرو کے اور او فرزند ان اور اما آخر زمان از آفات دوران در حفظ امان
 خود نگه دارد و بر مراتب منصب بر سرے با بنیر اسوار افر زده انجاسی الدین خان بهادر فیروز خلیگ مخاطب فرمود و
 فرمان الطاف امیر برای او و دیگر عطا برای برادر و همراہیانش فرستاد و بعد انقضای زمانے سیر چون
 محاصره بیجا پور امتداد کشید عالم گیر چهارم ماه شعبان سال بیست و نهم از جنوسن خود بدین طرفند ریات غنمت
 با فرشت چون در قریب جوار بیجا پور رسید شاه عالم بهادر شاه و روح انشراخان و نازمی الدین خان بهادر فیروز خلیگ
 و دیگر امرای از زم آزار نایب رنگ و اعانت محمد اعظم شاه و محاصره و تخریب بیجا پور فرستاد و هر یک بار داده اظهار جوی جلاوت
 و جانفشانی و کار گزار سے و کار دانه خود کمر همت محکم بسته خواست که حسن خدمت خود بطور رساند شاه عالم
 بهادر شاه از طرف دست راست مقابل دروازه شاهپور و چال درشته سے خواست که به پیغام استالت و جان
 یا بجزا کت و جلاوت هر قسم اتفاق افتد بوساطت او قلعه مفتوح گردد و محمد اعظم شاه زاده باین اسرار پے برده خبر
 سازش بهادر شاه یا سکندر پادشاه بیجا پور عالم گیر رسانید و دیگر بخوابان نیز با اعظم شاه همداستان شدند

روح اقتدار و شایسته مواظقت با اعظم شاه نیز گواهی داد و سردار خان کو تو ال هم شهادت زبان کشا و شاه قلی نام شخصی از ملازنان
 بهادرشاه که آمد و رفت در قلعه داشت حسب الامر عالمگیر از بیرون قلعه سیر جا سوسان گشته بجنور رسید پادشاه اول بکلیت
 استغنا را حوالی نمود و انکار کرد چون حکم لشکر صادر شد چوب و کنگ خور و بفریاد و آوازه پرده از روی کار برداشت
 و چند کس دیگر را شرمیک بندگی خود ساخت از جمله سرمن خان نجم ثانی و محمد صادق و سید راین دیوان بهادرشاه رسید
 عبداللہ خان بارہ را نام برد عالمگیر بهادرشاه را طلبید و گله بسیار ازین نامہنجا ریا در میان آورد و منغل ساخت اگر چه
 بهادرشاه انکار کرد و او نمود و سوگند داد و سید عبداللہ خان را بی حجت با وجود جانفشانیها سے او که در جنگ بجای پور
 مذکور شد و ہم در جنگ حیدرآباد که ذکرش آمد تقدیم رسانیده بود و فید نمود و دیگر از اخراج فرمود اگر چه در ظاهر از
 لوزم ولی عہد سے و مراتب منصب بهادرشاه کم نمود اما بر آنا رے التفاسے روز بروز سے افز و در روح اقتدار خان چون
 مکر شفیق جہاں سید عبداللہ خان گردید بطریق نظر بند و اول او فرمود و شروع سال سی ام مطابق ہزار و نود و ہفت ہجرت
 چون عرصہ بمطہران بجای پور تنگ گردید و از نایابی نعلیہ کاہ اسپ و آدم بے شمار تلف شدند شہزادہ خان کہ عہد سرداران
 سکندر نادر شاہ پادشاہ خود انما خواستہ او اہل ذی قعدہ کلید قلعه سخت عالمگیر آورد و سکندر مقید گردید
 تاریخ تعمیر بجای پور مصرخ سے سکندر گرفت و ہجر من عالمگیر سے پیش بدایت کی شہزادہ خان کے داخل واقعہ نمود
 این فقرہ نوشتہ عنایت شدہ بسیاری سے فرزند ارجمند بے روزگاری غازی الدین خان بہادر فرزند جنگ مفتوح گردید
 و ہمین مضمون در فرمان امیر خان مصریہ در کامل نیز درج گردید

ذکر محلی از وقائع جنگ حیدرآباد و لشکر کشیدن عالمگیر سلطان ابوالحسن پادشاہ انجمن غناد

بعد فتح بجای پور عالمگیر قاصد شہزاد حیدرآباد بنفس خود کردید اگر چه افواج او از ابتدا سے ارادہ تعمیر بجای پور بر اسے
 خرابی و قتل و ویرانی حد و حیدرآباد متعین بود باقتضای صلاح وقت و طبیعت خود تعمیر و تبدیل افواج و سرداران سپاہ
 سے نمود چنانچہ محلی از ان بزبان قلم خواہد داد بعد تعمیر بجای پور از ان طرف ملین خاطر گشته کلی بہت تعمیر حیدرآباد گشت
 و حیدرآباد را دارالجماد نام گذار شہتہ با جمعیت مسلمانان و کفار پادشاہ مجاہد و سیدار بد ان طرف منت منت نمود و حوالی
 قبل از منتت برسبیل اجمال آنکہ در جنگا سیکہ اعظم شاہ را به تعمیر بجای پور نامہ نمود و خانجہان بہادر را مع ایرج خان و صفیر خان
 سپہدالی خان برادرزادہ خانجہان بہادر و حکم سنگہ وغیرہ سے تعمیر بعضی قلاع و محوره با سے نوح و سرد حیدرآباد
 روانہ فرمود سلطان ابوالحسن شہنشاہ خیر تقی شہنشاہ خانجہان بہادر محمد ابراہیم خان سپہ سالار جو در با چند سپہدار دیگر متجاہد
 فرستاد چون خانجہان بہادر نزد یک حکمر سیدہ با جان شہزاد خان و ہر وزیر خان کہ از سابق در انجا بودہ با افواج حیدرآباد
 متعین و آویز و شہنشاہ شہنشاہ شد محمد ابراہیم خان سپہ سالار حیدرآباد سے با جسے از سرداران دیگر و سے ہزار سوار استقبال
 شتافتہ معرکہ گیر و دار گرم ساخت و ہر روز مقابلہ و مقاتلہ سے میداد چون مدد محمد ابراہیم متواتر میر رسید بر جمعیت
 او ہمیشہ سے افز و تا آنکہ قریب پنجاہ ہزار سوار با او فراہم آمد و اطراف خانجہان بہادر افز و گرفتہ چنان پور شہا آورد
 کہ احوال فوج خانجہان بہادر قریب منقلب سے رسید و خانجہان بہادر بنا بر احتیاط گرد و لشکر خندق نمودہ سورچال آرا
 تا یک ماہ ہمیشہ جنگا سے سبک و گاہ سے شدت ہم می شد بعد یک ماہ محمد ابراہیم خان دو روز ظفرہ دادہ روز سوم کہ فوج
 خانجہان بہادر غافل و سردار شہنشاہ بازی چو پڑ بود با گروسے انبوہ نمایان گردید و جو اسے خبر خانجہان بہادر رسانیدہ

که افواج دکن اطراف مورچال را فرو گرفت خانجهان بهادر همت خان و سپه دار خان سپهران خود را و ایرج خان که او نیز از
 از اقربالیش بود با اتفاق جگت سنگه باڑه از طرف راست بدفع اعدا سے مامور فرمود و دیگر سرداران را چوتیه و انجمنه
 را اطراف چپ مامور نمود و خود نیز میا سے سواری گشت تا سوار سے اوتیار شود و افواج دکن مورچال را شکسته و از
 خندق گذشته بر افواج عالمگیر سے رنجیت و مردم مقابل آمدہ را مجروح و مقتول ساخته رنجیره توپخانه پادشاه سے را شکسته
 رستخیز قیامت برانگیخت شیخ منہاج مقابل سپہ دار خان سپہ خانجهان بہادر و جگت سنگه باڑه و شترزہ خان اود سے
 و رستم خان برابر ہمت خان سپہ دوم خانجهان بہادر و محمد ابراہیم خان سپہ سالار سے خان ہات بہیر با فوج دریا حوج
 رو برو خانجهان بہادر و ایرج خان رسیدہ و لولہ عجیب و غلفہ غریب در افگند و فوج دیگر مقابل را چوتیہ رسیدہ و جگت
 مرزبانہ را چوتیان را بلے دست و پاساخت و شیخ نظام بر سر بہیر رنجیتہ ہنگامہ در و گیر بکرہ اشیر رسانید افواج عالمگیر و سکا
 لشکرش با پیدائے نمودہ ہر طرف کشتہ و زخمی گردیدند ہمت خان سپہ خانجهان بہادر و صفدر خان برادر زادہ خانجهان بہادر
 سپہ دارانی خان و حیونت بوزیدہ زہنا سے کار سے برداشتند و عمار سے ہمت خان و دیگر سرداران از شدت تیر باران
 گنبد ہا سے آراستہ اقلام سے نمود اما ہمت خان با وجود زخمی شدن ہمت بناختہ حملات متواتری نمود و از پدیر سے طلبید
 خانجهان بہادر کہ خود گین و اگر گرفتار حلقہ اعدا بود قلعے بمد و در فضل این روز سے نمود درین ضمن تیری ہات خان بہادر با شہتے
 از یکہ تازان دلاور سپہا تاختہ بر خان جهان بہادر سردار پسران پورش آورد و تیر سے بر خانجهان بہادر انداختہ
 خانجهان بہادر ہم تیر حلقہ کمان در آوردہ چنان بر بر سے خان زد کہ یکہ سست او از کار رفت اما عرصہ کار زار بر فوج عالمگیر
 چنان تنگ گردید کہ احد سے را امید حیات و نجات نماند درین ضمن از اقبال را جاسے لکلی کہ نہایت مست و بطیر سے
 از رسیماننا و زنجیر آسے محکم لبتہ بودند فیلبان صلاح در اطلاق آن دیدہ مطلق العنان ساخت و زنجیر سے چار سے در
 خرطومش داد آن بلا سے سیاہ سبب اتفاق مقابل خان رسید خان قوم از فرط شجاعت خود در کنگرہ بر فیل حملہ آورد
 فیل زنجیر سے را کہ در خرطوم داشت چنان بر سواران زد کہ اسپہا چراغ پاکشت سواران را بر زمین زدند و کار بر خان
 با تمام رسید و فیل چند کس نگر از دلاوران دکن را زیر پا و خرطوم خود آوردہ ہمار ساخت و در قاسے خانجهان بہادر فرست
 یافته باقی ماندگان مقابل را از پیش رو برداشتہ پس دو ایندہ دیگر ان ہم از مد بات فیل مضطرب گشتہ کنار جستند و
 افواج عالمگیر سے قابو یافته حملات متواتر آورد و محبت شکست بر فوج دکن افتادہ فتح و ظفر نصیب خانجهان بہادر گردید
 خان جهان بہادر بصیقت فتح خدا داد و غلبہ اعدا معروضہ شدہ از پادشاہ استمداد نمود عالمگیر محمد معظم بہادر شاہ را با فوج
 شالیستہ مع اعتقاد خان خلف حملہ الملک اسد خان و مرحمت خان سپہ نام دار خان و دیگر سرداران رزم آرا بہادر
 خانجهان بہادر فرستاد بعد یک جا شدن ہر دو فوج بمصلح خانجهان بہادر روز دوم از ورود قبل از طلوع آفتاب با
 سوار شد چون دوسہ کروہ از لشکر مورچال بر آمدند افواج دکن با دیدہ بہ تمام نمایان شد و بعد تقارب بر سر شاہزادہ
 مغل الدین و خانجهان بہادر کہ ہر اول بہادر شاہ بودند رنجیتہ در اول پورش چنان جرأت بکار بردند کہ سہ فیل با عارضہ ہند
 سوار و پیادہ از پادشاہ و از توپ خانہ آتش بار پادشاہ سے گذشتہ آشوب غریب لشکر پادشاہ سے افگند رسید
 عبد اللہ خان بارہ و خواجہ ابوالکارم با اتفاق راہ بان سنگہ بہد ہر اول رسیدہ مبارزت بہادرانہ نمودند و تا سوز
 آتش پکار در التہاب بود و از طرفین سوار و پیادہ کشتہ و زخمی گردیدند آخر از مدافعہ بہادران عالمگیر سے افواج دکن

بجال پائی در کمانند و علف عمان بر بنگاه خود نمود سید عبدالقدحان و دیگر شجاعان بهادر شاسته داعیه تعاقب تا بنگاه نموده
 هانم بودند که امروز آنچه شد نیست بشود و خاجان بهادر این را سبب اعتراف و صلح ندانسته به بنگاه خود مراجعت نمود و یکپاس
 شب گذشته به سکر خود رسیده آرسیدند و احوال این فتح بجزو معروض داشته شناساننده در خان جهان بهادر متوقع تخمین و
 آفرین بودند و فی الواقع بجایه و بعد عرض بسبب معادلت و بازماندن از تعاقب توغقات غنایت بعباب سبیل گشته فرمان و سلطان
 شغریغ غناب و عیش تمام بنام شناساننده و خاجان بهادر صادر گشت و این معنی موجب طلال خاطر سردو گردید اگر چه ازان روز
 افواج ابو الحسن بقصد مقابل و مقاتله سوار نشدند آنگاه گاه گاه سبب روزانه از دور نمایان و هنگام شب بطور شب خون شورش فکند
 خندان و بندوق زده بجاسه خود میرفتند خاجان بهادر و شناساننده هم از فرط کلال و طلال قاصد جنگ آنها نمیشدند و ترک
 سوار سبب نموده تا چهار ماه در انجا نشسته گذرانیدند و این معنی موجب از دیار جنگی پادشاه گشته فرمانی بدستخط خاص در کمال
 اعتراضی و سزایش نگارش یافته مرسل شد و پادشاه بخان جهان بهادر نوشت مصرع ای باد صبا این همه آورده است
 شناساننده بعد مطالعه صبح آن روز دیوان نموده خان جهان بهادر را مع دیگر امرا سبب صاحب را جمع آورده درین باب
 کنکاشی بیان آورد چون خاجان بهادر و بعضی را بهاسه دیگر کبیده خاطر بودند رضا جنگ نمیدادند و سید عبدالقدحان
 رد و سبب را بهاسه دیگر ترغیب بمقابل و مقاتله نمودند بنابر اختلاف رایها آن روز مشوره تا تمام ماند روز دیگر سید عبدالقدحان
 در خلوت التماس نمود که خان جهان بهادر از سرداران گفته کار آزموه و بخواه پادشاه است اما صلح و دولت آنت که زیاده
 برین اخلاص مرستی حضرت پادشاه بتلی نیاید و بداعیه گوشمال مخالفان که بنابر دفع الوقت التماس مصالحه سے نمایند سوار بشد
 اگر خاجان بهادر بر اولی نمایند که راه چند اول مقرر فرمایند و الا بنده در سراسر شرط جانفشانی بتقدیم خواهد رسانید
 و در رکاب سببیکه از شناساننده ها که سبب در اولی مقرر شود و جوهر تردد و ذات و فدویت ظاهر خواهد کرد بعد ازین گفتگو
 بهادر پادشاه سبب سالار شکر حیدرآبادی پیغام داد که بنابر اخلاص از جنگ شناساننده پادشاه شده ام لیکن نظر با صلح طریق
 و بجال ماندن دولت و آبرو سبب ابو الحسن و شناساننده صلح دران میدانم اگر شما از قصبه گدگسبب سرم و دیگر مجال سبب که تبرعت
 بند با سبب پادشاهی در آمده دست برداشته برگشته روید این معنی را وسیله التماس عفو تقصیرات و شفاعت ابو الحسن
 ساخته بجزو عرض کرده آید محمد ابراهیم که خواهان مصالحه بود راسته گشته با سرداران دیگر استشاره نمود شیخ منہاج در سبب و
 زاردار و دیگر جلالت کیشان جهالت پیشه بافاق جواب دادند که قلعہ سرم و ملک سرد بر نوک سنان و دم شمشیر ما با سبب
 است و دران روز بخلاف ایام ما سبب در زدن با آنها آفتد رشوشی نمودند که وقت آوردن خوانها سبب خاصه یکبار اندون
 سبب چه حرم سبب رسیده خوران طعام از سرم خواص افتاد و چون تو پخته تازه از حیدرآباد رسیده آوازه شلک ان بچرخ برین
 رسانیدند بر سرم گهی پادشاهی نیز حیره دستی با نمودند عرق حمیت بهادر شاه بجزکت آمد بتمیه از استن صفوف پر دخت و بدستور
 سابق شناساننده معزالدین و خاجان بهادر را بر اول و سید عبدالقدحان را چند اول و دیگر امرا در جرات انار و بر انار قرار داد
 خواجه ابوالمنکارم و غیره را در قول با خود گرفته بقصد مقاتله سوار گشته پادشاه کا زار گذاشت و سرداران ابو الحسن بهیر را چار
 گروه از جا نیک بود دست راست فرستاده توپها سبب بزرگ را در گودالها انگند بعضی از آنها زیر خاک نهان ساختند و
 و فوج را سبب نمودند را مقابل بر اول و سببیکه زار و بر و سبب بالتمش و یک فوج شگین را با دو سردار شمشیر یکبار کار زار دیده
 بمقاتله سید عبدالقدحان قرار دادند چون در یکجا جوشان و خروشان رو بفوج بهادر شاه آوردند و هنگامه دارو گردیدند

و کوشش و کوشش زیاد و از حد بطور رسیدن داران کهن جراتنا نموده عرصه بر افواج پادشاهی تنگ ساختند از شاهزاده پهلوان
 و همت خان سپهر خانبهان بهادر و معتاد خان سپهر جلد الملک اسد خان ترودات نمایان بطور رسید و سید عبدالمتد خان ابد
 جراتنا سکه بی پایان فوج مقابل را بر پشته بجه و سرداران بهین و بسیار پر دخت و تاد و پیر معرکه کارزار گرم بود بعد زوال فوج
 و کنیان رو بفرار گذاشت و بهادر شاه مع افواج در مقابل خصم تا به بنگاه آنها شتافت و فلفله عظیم در لشکر دکن افتاد شیخ
 مناج و دو سوار زبان دران نزد شاهزاده فرستاده پادشاهزاده و سرداران بهراول پیغام داد که سلاطین و امرا سلطت حفظ
 ناموس طرفین لطف و منظور بود متناظر فیما بین مردان است آن قدر توقع باید نمود که ناموس ازینجا محفوظ بگذرد و معزالدین بعد
 از اذن پدر عیان کشیده مردم را از غارت معرکه باز داشت و کنیان ناموس را بر اسپها و ریال سوار کرده در مکانی محفوظ
 رسانیدند و بعد و جمعی از طرف ناموس اول عصر بازمیأت مجبوسه هجوم آورد و معرکه کارزار اول گریست ساختند حق آنست
 که از هر دو طرف آنچه نراسه ناموس طلبان عرصه زریست بطور رسانیده داد و در دستگ دادند و جمعی کثیر از طرفین
 مع و وفیل فوج شاهزاده معظم از پا درآمدند و از افواج ابو الحسن شیخ مناج در دستم را و بر همین زخم برداشتند و چارنج سردار و دیگر
 بزخمهای کارسای مجروح شدند و جلادت کیشان دکن بندران دیوان بهادر شاه را مجروح ساخته و وفیل سپه اسبک او پیش آنها
 روانه شد سید عبدالمتد خان با آنکه در همان حالت پیرهن او صدمه دستبان رسیده بود یکی از ارجار امیراه خود گرفته در تمام
 فوج مذکور که دیوان شاهزاده راسه بردشتافته و چهار تنانوده بندران را از دست آنها ربانیده باز آورد و در آن
 غیرت طایف میر بخش شاهزاده در عمارت سکه فیل سوار سکه یک خادم که میر بخش بود گذشته گردید و مردم بی نام و نشان
 جمعی کثیر از طرفین سرسجرا عدم دادند افواج دکن تا شام ثبات قدم و رزید چون سپاهی شب سا تر نظر گفت راه
 او بار گرفته بحیدرآباد شتافت اما وقت شام سرداران دکن بهادر شاه پیغام داده بودند که درین جنگها خلق خدا بسیار
 تلفت شده و سرداران هر دو فوج بطور بسیاران برآمده فوج سپاهی گری و جوهر شجاعت خود را بطور رسانیده بر کر
 بخت یار سکه کند ظفر خواهد یافت شاهزاده بنا بر ممانست از آب حرب که دکنیان دارند قبول نمود هنگام صبح که خبر در
 رفتن افواج دکن معلوم گردید شاهزاده شادمانه فتح نواخته در مقابل آنها بحیدرآباد شتافت چون نزدیک بحیدرآباد
 رسید ما و نا بر همین که مدار علیه سلطنت ابو الحسن و وزیر او بود از طرف خلیل متد خان سردت بجه ابراهیم که سپه سالار
 افواج دکن بود پادشاه خود را یکمان ساخت که مجد ابراهیم با بهادر شاه سازش دارد و آن سبب نصب تیر غیب او مقام
 قید و قتل خلیل متد خان گشت خلیل متد خان استیغنی دریافتند بحیث بهادر شاه آمده مورد عنایات گردید چون این خبر
 با ابو الحسن رسید خود را پخته بی آنکه با مر او رفقاس خود مصانعت نماید و عیال و ناموس خود و مردم همراهی بردارد و یکجا
 با بعضی از خدمه محل و سنادین جواهر و بیون پاس از شب گذشته راه قلعه گلکنده که نزدیک شهر حیدرآباد بود گرفته خود را
 بر انجا رسانید مردم شهر از پاسه و دریا با بحال خود در مانده عاجز و حیران شدند و بهادر شاه مع فوج در رسید و در حیدرآباد
 استخیز قیامت و غور بوم انشور بود اگر دید چندین هزار تیر فانتست سوار و بار بردار کینافه دست زن و فرزند
 گرفته بی آنکه بر تیر یا چادرسه بر سر ستورات کشند سر اسیمه و مضطر رو بقلعه آوردند و کار خانات سلطان
 ابو الحسن و مال مردم تجار و غیر تجار دران شهر معرکه مظهر با دسسه فتنه و آشوب ندیده بود بجای مانده که را بحال برداشتن
 سپهکاسته میر شد مناسب تاریخ نسیه نگار که احوال ناموس که در انشیش زیاد از پنج شش کرد و خواهد بود بدست

گران افتاد قبل از آن که خیر لشکر شاهزاده رسد و باش و آنچه پاسے شهر سرخاننا سے مراد منجھتہ دست نظاموں دراز ساختند
 در باب ناموس تمام شب از مال و عیال آنقدر که توانستند قلعہ رسانیدند و صبح ما شدہ مردم لشکر بیشتر تاختند چون در ہر محلہ و بازار
 زرقند لگوک و اقسام اموال و اتمسہ سرکار پادشاہی و امر او تجار افتادہ و فراشناختہ و چینی خانہ و اصطلحہ فیل خانہ شناسے ہم بجا کے
 خود بود وقت عادت یاد از ہول قیامت میداد القدر زن و فرزند ہنود و مسلم با سیر سے و آندند و عرض و ناموس شرفاد غریب و
 شعفا بر یاد نما رفت کہ غلام العیوب میداند و قلم را پاراسے احاطہ آن نیست اما ذباقتہ جمیع عبادہ عن ذلک الاقات بعد از
 فرستادہ اسے ابو الحسن با ظہار عجز و نیاز و دستفراستہ بگرام ناکر وہ بحضور بہادر شاہ رسیدہ او اسے رسالت نمودند و بہادر شاہ
 در سنج نماز گران بمبالتہ تمام اجتنام نمود و شعلہ قند اندکے فرو نشست اما بر خلق خدا گذشت آنچه گذشت و برگردن عالمگیر و مادنا و
 ابو الحسن و زرو و ہالی آن پادیار ماندہ و در قاترا عملش ثبت افتاد و بہادر شاہ بر حال ابو الحسن و خلق آن دیار ترجمہ نمودہ بقبول
 پیشکش مبلغ یک کروڑ و بیست لک روپیہ سو آجہ مقرر می ہر سال و بیہ خل و مغزلی نمودن مادنا و زید و اکتا ہر آرد کہ سرمانہ
 فساد و خرابی سکنتہ حیدرآباد بودند و انصاف طلبہ سرم و کھر و دیگر محالات مفتونہ کہ تصرف افواج عالمگیر سے در آمدہ بود و کما
 محروک عالمگیر شفیع جرائم ناکر وہ ابو الحسن پیش پدگر دید چون ابو الحسن نیابراقتہ ارمانا دین عرصہ جو اب سوال و آندند
 سفر و مقید نمودن او و برادیش تامل داشت بعض سرداران عمدہ و خدمہ صاحب اختیار محل نظر یا نیکدین ہمہ خرابیہا بخواست
 آن بہادر برہمن روسے دادہ نزد ماہ جانی صاحب زن سلطان ابو الحسن کہ تسلط تمام داشت رجوع نمودہ با اتفاق او بیٹے آنکہ
 با ابو الحسن خبر سے شود زبانی بعض محرم راز بنو گران فدویت کیش کہ ہمراہ آن بہر و برہمن سے بودند پیغام و اذن قتل آہنا دادند
 و آن بہر و برادہ مقتول گشتہ سر آہنا مسجوبہ ستاد ان نصیدہ نزد شاہزادہ فرستادند چون عمدہ امر عالمگیر تقدیم رسیدہ بود بہادر
 عرض داشت متضمن قرار صلح با ابو الحسن بعد اطاعت او در جمیع امور و فرستادن سرکامادنا و برادیش بحضور عالمگیر فرستاد آن
 شدید الحرص سر امر ترویرا کہ چہ در طاسر پذیرفت و سعادت خان را کہ دیوان خان جان بہادر و از جملہ تربیت کردمانی خودش
 بود بر آ و رسول زر پاسے پیشکش سابق و حال مقرر کردہ تا کہ بدلیج مگاشت کہ زود بعرض و وصول در آرد تا قبل از ورود و خوش
 این زر با بچیلہ و ترویر بدست آمدہ باشد اما مخفی بہادر شاہ و خان جان بہادر را مطلعون و منضوب سخت و خفگی ہر از صد پدیر بردہ
 خان جان بہادر را طلب حضور نمود و با وجود آن ہمہ جان فشانی پاسے او محض ترحمے کہ بجال ابو الحسن و خلق حیدرآباد لعل آوردہ
 ملا متھا نگاشت و چون نوجوانان از امر آرا و مخصوص بقا دغان حلف حملہ الملک اسد خان و دوسہ امیر زادہ دیگر در اطاعت
 فرمان و جان فشانی با سبالتہ سے نمودند و عالمگیر در تربیت و پیش آوردن آہنا سے کشید مگر در فرین خواب آمیز کہ بجان جان بہادر
 نگاشت تعریف آہنا و تعریف از خان جان بہادر باین عبارت نوشت کہ غمانہ زادا سے کہ ہنوز بوسے شیراز دہن آہنا سے آید
 نسبت بان سپر سال خوردہ زیادہ شرط فدویت و جان فشانی بجا سے آرد خان جان بہادر از این قسم قدر آہنا نہایت آنک
 و کبیدہ خاطر سے گذرانید و سے خواست کہ امیر زادہ پاسے مذکور در حروب و کروب امانتی یا بند و در جنگ دشمنان اہمال می نمود
 و نیز درین ضمن امر آنک بگرام ابو الحسن تطہیح عالمگیر و دل گیری از آقا بحضور عالمگیر رسیدہ ولالت بقیم حیدرآباد سے نمودند
 عالمگیر افواج مستدر اہم غمانے آہنا بر یافت و اعانت بہادر شاہ فرستاد و افواج ابو الحسن تا تنقیح صلح و جنگ سہر کردی عبد الزان
 لار سے و غیرہ بر آ مقارنہ کا و ح افواج عالمگیر سے تعیین نغہ بر فوج تازہ رسیدہ عالمگیر سے رز چون آہنا غافل بودند و از
 لشکر بہادر شاہ نیابراقتہ مسافت نیز دوسے نزد سردار افواج عالمگیر سے زحمتی و اسیر فوج حیدرآبادی شدند و بہادر

تاه انفصال و تحقق صلح و جنگ از کنار حیدر آباد بشهرت گراسه فله کوچ نموده کیمز آمد که استقامت ورزید این همه مدایح جرات دلی
 که با افواج حیدر آباد مع تسخیر ملک با سکه تازه درین حرب روسه داد و جانفشانیها سے سابق گذار خان جهان بهادر رسید
 عبد القدر خان قبل از فتح بیجا پور بطور رسید و هر دو امیر تکیه کرد بهادر شاه بیچاره با وجود جرات و جانفشانی با بعضی از کس
 ترحم بر او الحسن و خلق حیدر آباد و استغنا سے جرائم ناکرده او مورد عقاب و مغضوب و مغرول انصاف شدند اما ذهابا انکه جمیع المومنین
 من العرصه استندید چون محاصره بیجا پور بطول انجامید و از بهادر شاه و خان جهان بهادر ترحم غیر مستقیم بطور رسید بموضع خان جهان بهادر
 مایه خان پرنواز سے الہدین خان فیروز جنگ را بشهرت تحصیل زرشکیش ترو بهادر شاه فرستاده اول خان جهان بهادر را طلب
 حضور نمود و بعد از آن بهادر شاه را هم بر فاقست خود طلبید چون خان جهان بهادر بحضور رسید میان مردم معظم خان بهادر شاه
 کام بخش و خان جهان بهادر و جلو خان پادشاهی بر سر گذارفتن پاکی سوار سے ہر خانہ جنگی و ہنگامہ عظیم بر پا کرد دید پادشاہ خان
 بہادر را بر اسے اسکات و افہام مردم او و چیدہ حضور را برای مافقت مردم معظم خان و جمال ظرفین بیرون فرستاد خان جهان بہادر
 کہ نامیت مولی و از نا قدر و اینہا سے پادشاہ بنایت آزرده خاطر بود از دربار بر آمدہ چون معظم خان را در جنب عقد سے و
 فدویت و بہادر سے خود ہیج سے شمرد فرمود کہ باز از معظم خان را فارت نمایند پادشاہ ازین حرکت آزرده گشتہ خان جهان بہادر
 را بہم قلعہ سنتی متعلقہ جاٹ از دکن با کبریاہ فرستاد بعد تشکیل آن ہم چون باز بحضور آمد باز حیلہ بر آوردہ از جانب مغرول
 و جاگیرات خان جهان بہادر تفسیر نمود بیچارہ ہمین حال از دارینج و طلال در گذشت احوال پادشاہ نجبہ خصال و ہندار
 و قدر و اسنے و سلیقہ او در امور سلطنت و جهان باسنے مردم ہوشیار ازینجا و این کار با کشتی نمونہ فرود اسے قلعہ آمد دریا بند
 کہ تاج مرتبہ و چگونہ بود و در محاصرہ بیجا پور از بہادر شاہ رسید عبد القدر خان بارہ چنانچہ ذکر شد گذشت عیش عیش بی حجب
 بعض فقر و بتان آن قسم کاوشما نمودہ مقید داشت و ایند بار ساینده

ذکر نصرت مالگیر شیخ حیدر آباد و نام نہادون دارا بھاد

بعد فتح بیجا پور فرستادن فتح نامہ در اطراف پیش حکیم مالگیر بشهرت زیارت فرار رسید محمد گیسو دراز و انہ گریڈہ او از محکم
 سعادت خان سزا دل وصول زرشکیش نوشتہ فرستاد کہ ماید ولت عزم خرم در شیخ حیدر آباد داریم درین زود سے
 رایات جهان کشا با طرف متوجہ خواہ شد ز رہا سے ہنگیش بر قدر کہ تواند بہر صورت ہر چه میسر آید قبل از انتشار خبر ارادہ تا
 بہت آوردہ سر ماٹو بطور نیکو خدمتی با سے خود در حضور داند و دوسہ ماہی قبل ازین کہ بہادر شاہ استدما می مصالحہ و استعداد
 و استغنا می تقصیرات ناکردہ ابو الحسن با تھار ہر گونہ اطاعت تودہ بود در ان زمان اگر چه خلعتی و جو اہر سربہ فریب دادن آن بیچارہ
 ارسال یافتہ بود اما خاص و عام سید استند کہ محض ابلہ فریبی بہت و مرص پادشاہ قناعت بہ ز رہا سے ہنگیش نمی کند و در ان وقت
 ہم بنا جماعت خان ہمین حکم مخفی رفتہ بود چون سعادت خان حسب الامر حضور در اخذ و جرزر با تقید زیادہ نمود و سلطان الحسن
 را در صورت اطاعت و استغنا سے مالگیر اسید و ارا مان از مددات آن صاحب ایمان گردانید بیچارہ اظہار نمود کہ ز نقد بفعل
 متعذر بہت عوض زر از جو اہر با سے گران بہا آنچه موجود دارم چیدہ حوالہ سے نامکم و نہ مدد خواہم جو اہر اعلیٰ مع افراد قعدہ و طراز
 قیمت و تجرہ چہرہ بطریق انانت در پارچہ سے بار یک پیچیدہ و مہر خود نمودہ فرستاد و پیغام داد کہ دوسہ روز نگہ ارد تا آن
 زمان آنچه نقد میسر آید رسائید و مقیم جو اہر را با سہرشتہ در جو اہر خانہ فرستادہ خواہ شد بعد تعیین قیمت سعادت خان و

جواب میرزا میرزا علیگیر مع عرض داشت متمم اظهار فرمان بر سر کتب ابوالحسن ارسال نماید و سلطان ابوالحسن بغیر الوصل نوشته دهد و در دوم
چند جنگی میوه براسے عالمگیر ارسال داشت سعادت خان که تربیت یافته عالمگیر بر میبندد سراسر تزیین بود جواب براسے که ابوالحسن
نزد او امانت داشته بود بهمانه فرستادن چند جنگی میوه بر پادشاه خود خواججه پاسے جواب براسے در سید میوه پاکد داشته از طرف خود
مجنور ارسال داشت و در روز سه بران نگذشته بود که خبر کوچ عالمگیر از کلبه که باراده تاجیک کلنده با ابوالحسن رسید و زبان زد
خاص عام گردید ابوالحسن از رات و عنایت معاند خویش مایوس گشته بسعادت خان پیغام داد که عرض ما از اطاعت و فرستادن
زیور ناموس خود استرغاسے عالمگیر با سید مراد و خواطه بود هرگاه تقصیر اراده او باستیصال این شکسته بال بیثبوت پیوست
امیدار طاعت و عطفوت نماید خواججه پاسے امانت جواب بر واپس باید داد سعادت خان جواب فرستاد که چون برین بوجوب اقدام
پادشاه داعیه نهفت او باین طرف معلوم و متیقن بود نظر پاس ملک و خانه زادی آن آستان خواججه بار سراسر شهادت در سید میوه با
گذشته همراه جنگی پاسے مرسله شما مجنون فرستادم و اکنون در خوشش سر و جان من حاضر و فداسے کار عالمگیر است درین باب
گفتار این کشید و بعضی از مردم مامور شدند که رفتند جواب برند که در لطف گرفته بیارند و یک دور و ز شورش ماند بعد از آن سوار خان
پیغام داد که درین باب حق بجانب شماست اما من حسب الامر آقا سے خود تزیین سے نمود و جواب بر شما که گران بجا بود گرفته خلاصے
خود و خوشنودی آقا در ارسال آن نیست راه دنیا پیوده امر امحال که ناچار گشته باید شد و بر آکار و بی نعمت خود جان شاکسے
باید نمود عالمگیر که از دست ما سبب استیصال شما گشته است خوش است از کشتن من دست آویز محکم بدست او خواهد آمد و الا ما من زنده ام
احتمال انصراف او از ایدیکه دارد باقیست و بشرط حیات من هم در دستگار سے شما که خدمت محکم بسته بقدر خود حاضر نخواهم بود
ابوالحسن از جانفشانی او برضاسے آقا و عذر این تقصیر نظر بواجب امور خود مقبول افتاده دست از مراجعت برداشت
بلکه او را جلبید و در و مراد محبتین گردانید و خلعت و جامه مرصع الماس و دیگر استیاری عنایت نمود و زمین امام روضسے
انامتل حیدرآباد نزد سلطان ابوالحسن حاضر بود و ندا سوال عالمگیر و استظهار زمین پرورسے او مذکور شد علمای مجلس گفتند که سپاه
فرستاده پادشاه ایران که عالمگیر از عصیان فرج نمود و بفرستاد خود با این همه اظهار تبعیت شروع و عوسے آقا از نماهی
اقدام چنین اسراف جمع و توفیق سنے باید و غیر از اطاعت نفس سرکش محمول بر امر دیگر نتوان نمود اسپهبد اگر بفرق او مسکن
و در باب استحقاق میداد فیضیالی خلق خدا بیشتر بود سعادت خان متصدسے جواب از طرف پادشاه خود گشته تا دلی شایسته
نمود اگر چه بنا بر عدم تحقق بسند خاطر ارباب حرد نمی تواند شد و آن اینکه پادشاه و شیدار نالیسب بیدماغی از فرمان ایران اسپان
را در بوج نسخه غلطی است که بر زبانها جاری گشته حقیقت این است که اسپهبد چون بوقت معین بر ملاحظه آوردند پادشاه
در تلاوت کلام اصد بود بنا بر ملاحظه اسپان از تلاوت سنے که معناد بود خواست که قدرسے کم نموده تلاوتش بروز دیگر گذارد
در آن حالت آنکه گریه کرد نشان سلیمان بنی علی نبینا و علیه السلام متعین شتغال و زیدین بلا حلقه اسپان و مشغول شدن از نماز
سنتی و بروایتی از نماز و جی بسبب آنها که در دیدن آنها و بعد بنده امر بنده اسپان تذکر فرمودن نازل شده از نظر گذشت
آنکه مذکور تلاوت نموده حسب حال خود است و بنا بر تنبیه نفس نسبت حضرت سلیمان عمل نموده امر بنده آن فرمودند
و بنا بر چه خواهند بگویند علماء این جواب شنیدند و گفتند که اگر چنین بود اسپان را بر دروازه پاسے امر ایران فرستاده
فرج نمودن چه حسی داشته خواهد بود سعادت خان جواب داد که این نیز غلطی است که شورت یافته بر لبه مردم بار است و در صلین
است که چون شاه جهان آبا قاره اهداش یافته بود و هر امیرسے از ایرانیان در هر محله از محالات آن شهر خانه خود ساخته

بنام او شهرت داشت و سپهسالار میگردید و بسیار میشد و اکثر ضعفها را علاج میفرمود دست که آنرا رسیدن در آنجا
 مقصد بود و مردم را مانند و بر سرش را اگر میسیدند بتقصیر و جرح بسیار تنقی از آن گوشت میسر می آمد بنا برین حکم فرمودند که در سر عمل
 یک دو اسب پرده زین نماند از روی اعتبار و قانع نگار حیدرآباد چون خبر این تقریر و توجیه عالمگیر رسیدند آن گردیده بفرمان
 عتین و آفرین بسیار نمود و از گلبرگ پیش خیمه را بطرف حیدرآباد روانه فرمود سلطان ابوالحسن بیچاره باستماع این اخبار موحدت عرضیه
 مشتمل بر استیمان و انتماس طاعت و استخاسه جوایز ناکرده و اظهار فرمان برداری و باز آمدن از آنجا ممنوع شود و محبوب ملازمان بخوان
 فرستاده ضعیف نالی و عجز مسکن آفتد که باید نمود اما از مساوت قلبی که عالمگیر داشت مطلقاً نه پذیرفته جویش را حواله ندادند
 بوستان فرمود و سیات عظیمه خود را مثل مقید نمودن بدو سپهران فرمان بردار و مقتول ساختن برادران عاجز و گرفتار و درویش
 حقیقت کیش شاه سرمد و لریش و دیگر قزویرات بافتن طبع دینا پرست نمودن از آنرا کسوت دین پرور سے پوشانیده ابله فریبها
 فرمودن فراموشی ساخته و مصداق آیه وانی بهایه (ایا مردن الناس بالبر و عنون انفسکم) گردیده فرماید متضمن اثبات تقصیر
 ابوالحسن ممدار و فرزندش آنکه اگر چه افعال بیجه آن بدماقت از احوال تهریر بیرون است اما از کسب و از بسیار اندک شمرده
 سے آید و آ اختیار ملک و سلطنت کبک اقتدار کافر جرم دادن و سادات و مشایخ و فضلا را شکو و مغلوب ساختن در رواج
 فسق و فجور با فراط علانیه کوشیدن و خود از یاده پرستی و بدستی در انوع کبائر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از
 عدل و فسق از عبادت فرق نمودن و در اعانت کافر حربی یعنی سبها سے جنمی و قیقه نامرستند داشتن و خود را با بیچارگان
 و از حربی که نص کلام الهی در منع آن واقع شده پیش خلق و خالق مخلوق گردانیدن و با وجود ارسال فراسین بجهت امیر مصوب
 مردم آداب و ان فراج گرفته حضور بنه غفلت از گوشن کشیده و زمین تازگی تک چون سبها سے بدکردار فرستادن
 و با اینهمه اعمال مغرور دست یاده غفلت بوده نظر بر افعال خود نمودن و امید استگارسه در هر دو جهان داشتن **مصرعه**
 زبیدی تصور باطل از سبب خیال محال بد القصد ابوالحسن با کوس محض گردیده بفرحاریه و تین افواج براسه استقبال خصم نهاد
 و شیخ منهلج و شریزه خان و مصطفی خان معروف بعبد الرزاق لاسه دیگر سرداران مبارز پیشه را مخص نمود عالمگیر چون بدو
 شتره حیدرآباد رسید بعض سرداران حیدرآباد را در گشته دست و پاسه جنبانیده دور از لشکر منزل گردیدند چون افواج
 عالمگیر به برابر افواج دکن و اسباب حرب علی بنای القیاس بود سه آن بیچارگان سو دسه نیناد غازی الدین خان بیروز
 که بعد شتخ بیجا پور براسه تنخیر قلعه بر ابراهیم گنده ماسور بود و کلید طلایع عرض داشت مراد فتح قلعه مذکور مسله او رسید و روانه شدن
 خان مذکور بطریق ایلیانار حسیب بطلب حضور میر و من گردید عالمگیر بجا مسله یک گروه از قلعه گلکنده رسید و مسکر ساخت و افواج
 دکن از دعای نموده شورشش افزا گشت بعض امرار کاب جنگ آن مامور شد ایدزد و جوز و دیگر و جوز طاقش بود و بفرار نماده
 در بنا یک مناسب داشت منزل گردید و بعد رسیدن فیروز جنگ تین مورچال بنام هر سیکه از امران نموده حکم کندن آفتاب استنجه
 و تقسیم افواج فرمود و حیدرآباد و قتال گردید در همین روز عابد خان بدرخان فیروز جنگ بجزا سو سپه سیکه در یکی از ساجد حیدرآباد
 بنام پاک اسد الله الغالب نموده بنوک نیزه خود میخواست بخوناید رسیده دست راست او از ضرب گوردوب پرید و بعد دو روز
 ایچی صحرا سے عالم گردید سلطان ابوالحسن چون ببادر شاه را بر احوال خود متوجه در حیم سید است رجوع با و نموده بو سلطنت هدای
 محرم بیاماسه بکجاستن مع شرف و بهایا فرستاد و انتماس سعی در عفو تا نم ناکرده خود اسلحه ماسه انان سے نمود و ببادر شاه هم
 میخواست که در هر دو صورت فتح و جنگ علی الرغم اعظم شاه و فیروز جنگ مصالحه با ابوالحسن با فتح قلعه از دست او انجام یابد بنا برین

باب گفتگو با سلطان ابوالحسن مفتوح دہشت اعظم شاہ و دیگر غازیان فتنہ انگیز این احوال را بنا خوشش و جی در حضور عالمگیر شاہ
و تاب تمام ظاہر ساختہ عالمگیر را از بیاد شاہ و زہو جو او نور لہنا، گیم و دیگر رقعاتے محرم شاہراہ بہ گمان ساختہ بودند درین ضمن
پاکلی خانہ و دیگر کارخانجات بہادر شاہ ابرہن شاہراہ رسا بنیدند کہ سواریا سے محرم از دولت خانہ دور واقع شدہ و مردم عقیم بر آمدہ
گماہ بیگاہ بر و جہاں میریزند مبار و چشم زخمی بنا سوس سلطان رسد بہادر شاہ فرمود کہ خیمہ و سواریا سے زمانہ را نزدیکی دولت خانہ آرد
تعداد اعظم شاہ و غیر و جنگ دیگر محمد خان اعظم شاہ عالمگیر مغیر ما بنیدند کہ بہادر شاہ در مقام غم و سوختن سلطان ابوالحسن بقا نمودن
تعلقہ است عالمگیر با وجود دعوی سے عقل و شعور نفیید گاگر سازش با ابوالحسن بر پاشد و رشدن چه فائدہ دارد چرا اوج اور آرد
خود طلبیدہ بر کشش نیز دیکہ خود ہم اندرون فدا و محصور و عقیدہ کرد و آتش خشم کین او شرارہ با گردیدہ حیات خان دارد و غم
بہادر شاہ و خواجہ ابوالکلام را کہ با وجود رفاقت شاہراہ سرد و را از جملہ مریدان صادق خویشے شمر و طلبیدہ استکشاف احوال نمود
و بانواع تمییز و تمیذات علقہ علقہ از ہر دیکس بر رسیدہ ہر وہی معروض داشتند کہ بہادر شاہ را را وہ غیر ازین نیست کہ با
بالتماس او ظم غفور جہاں اعمال ابوالحسن کشیدہ گرد و با فلو گلگندہ بسی و ہتمام او پیسیر و آید و ہرگز ارادہ فاسد ہر امون خاطر شش
بگشتہ جگہ سخن غیر واقع عرض نودہ زبان با تمام مرشد زوہ خود کثلم و ہر چند بد لائل سوجہ بچہ بہادر شاہ خاطر نشان
نمودند سوسے ظن از دل آن بہ باطن بیرون زرفت و بہادر شاہ را چنانچہ سابقا اشارہ بان رفت طلبیدہ بناق عقیدہ نمود
و نور النساء و فرزند ان شاہراہ و خواجہ سرایان و دیگر مریدان محرم اورا النوع خفت و ایانت و ایذا و تصدیات رسانیدہ
بد تمام جو سوس دہشت و تمیع کارخانجات بہادر شاہ را ضبط نمودہ سیر کار خود انضمام داد و از منصب چل ہزار سے چل ہزار سوار
تک بہت ہزار سوار سدا سپرد و سپہ زد و وہ کرد و دام انعام بر طرف ساختہ جاگیر ات اورا بار با ب طلب نخواہ داد روز
اول نذر النساء زوہ بہادر شاہ را فرمود کہ بدون تعطلی اموال او را مفید سازند روز سوم خواجہ سراسے زشت فروت یا قوت نام
کہ آخر خطاب محرم خان یافت و در وقت گوئی و سبے روسے شہور یو دما سو گردید کہ نور النساء را با جسی کہ در بدن دارد بکاسے
کہ خیر و فروش قابل زندانیان در شستہ باشد برودہ نجف مقید سازد و کارخانجات اورا باز یو رکہ بگوشم گردن و بدن او باشد
بضبط سکر کرد و اور خواجہ سراسے را نور النساء بد شستی شکم شد نور النساء ہم از جادو آندہ زبان بہ شتام کت و گفت کہ با دشاہ
پر مغنت و عزت و آبر و دولت من بخشیدہ او حالا کہ بگیرد ندیسے نام ان اثر انیسر سد کہ با من چنین گفتگو نمائی از استماع
این خبر و غمیش افزود و مشیرہ بہادر شاہ زبان شفاعت او کشا و سود سے ندادہ فرمود کہ از طرف فدا دیکہ بکلیج ضرور
بجفت نگداید چنین روز بروز بہادر شاہ ہم سختی زیادہ بکار میرفت بعد سے پیغام داد کہ امر از تفسیر خود نمودہ استغفار نماید
تا از سر تعصبات بے پایاں او در گزیم بہادر شاہ از قبول و اعتراف تفسیر ایا نمودہ معروض داشت کہ اگر جہاںی بحقیقہ بگاہ
الہی دید کہ رب مجاز است بانواع تعصبات آلودہ ام اما در ظاہر امر یکہ قابل استغفار از من سزودہ باشد نسبت سجد و گمان نمی کنم
تا زبان با احترام و استغفار آن کثلم ازین جواب نامر جواب آتش غضب آن دوران تو اسب زیادہ ترالہتاب یا ختہ بہادر شاہ
را از سر تراشے و اخذ ناخن و شارب و نان گرم و آب سرد و لباس لالی منع نمود نوید خواجہ سراسے نور النساء را ہم مقید ساختہ خانہ
اورا ضبط نمود براسے تحقیق تصدی کہ بہادر شاہ و نور النساء را بان مہتم نمودہ بودند حکم شکنجہ نمودن خواجہ سراسے اندک و فرمود
کہ سیاست ہر سہ تا متر از دستہ تفسار نماید چندا کہ اورا بانول ع زجر و توبیح و انواع عقوبات ایذا رسانیدند سوسہر سوخ عقیدت
شاہراہ و سبے چوست و ارادت نور النساء از زبان او چسیر و دیگر سوز و ملہور نیافت بعد از ان کہ کار نزدیکی بودا کت اور سید

دست از بود. شش و میرزا شکر افتر عمو سے نورالسناء را که مخالف است که خان و شریک نعمت بود نیز نعمت مقید ساخت و سه چار
خواجہ سراسر دیگر را چم مقید نموده انواع اید اور ضرر پیش شکنجه و دیگر تعقیبات در تحقیق افترا بر آئنا کرده ریلوی داد آماجرم پشاور
و اورالشار بیچ با ثبات نرسید و دیگر سکاره و آلاسی که بہادر شاہ بیچارہ و مخرمان او کشیدند تا کجا نگاشته آید محمد ابراہیم سپہ سالار سلطان
ابوالحسن کہ پیشتر زہمہ ملازمان او بید نمودی ماونا ابو الحسن ازو بدگمان گشتہ ہنگام رسیدن بہادر شاہ و خاجنجان بہادر سجیدر آباد
فاسد قتل و قید شتر شد بود و او بناچار سے و اندک طمع اقتدار رجوع بہ بہادر شاہ آوردہ معرفت او ملازمت مالگیر اختیار نمود
در منصب ہفت ہزار سے ہفت ہزار سو ارگشتہ عزت وافر و خطاب مہابت خانی یافت و مورچا لھا یسعی و ہتھام خان خیر و رشک
و دیگر زرم جو یان تو سے چک ہمیشہ کم کم پیش میرفت در یکی از روز ہا کہ غازی الدین خان در فکر پیش بردن مورچال بود شیخ نظام مصطفی
سید علیہ الرزاق لار سے و غیر ہا بر آمدہ مقابل فرج پادشاہ سے ہجرت پیش آمدند و دارو گیر عظیم میان آمدہ کشور سنگہ ہارہ زخم
کامی بردہ از اسپ تھا و جوبانی از راجپوتان تا اور از دست دکنیان بر آردہ مقتول گشتند خید نفر دکنیان با نیز ہجرت و نابود شدہ ناما الفخر ہجوم دکنیان
بقلمہ تھا بود کہ سر خید مرام فرج پادشاہی جلا د تھا بکار بردند تلاش یکی از انہا را بدست آرد میر شد و آئنا لاشہا رفقای خود را بالاس چند نفر پادشاہ
برداشتہ بردند آخر ہزار سماجت و سعی بہادران ایران و توران و جلادت و شجاعت سادات و افغان و راجپوتیہ و غیر ہم افواج
ابوالحسن برگشتہ بقلمہ خود در آمدہ در ایام محاصرہ گلگندہ و غلبہ یافت از متحصنان چرا تھا بطور رسیدہ کہ محمول بر سابعہ توان
لیکن سابعہ نیست از انجا ہمین قسم جانفشانی ہا ہر شد اما چون سخت یاور سو و فائدہ کہ باید بران تمددات تشریف شد و مالگیر
بوسائل و سائل روز و شب در تالیف قلوب رفقاسے سلطان ابوالحسن کوشیدہ بمواعید الغامات و انصاف ہاسے منصف نیز
تقریب اطراف خود مائل گردانید و انہا بجز و امید دینا و یاس بقا عمر و دولت سلطان ابوالحسن توسل با ذیال دولت مالگیر بستند
مگر بعد و کباب و شریک و رفیق ماندند و آخر ہم برگشتند چنانچہ شیخ نظام بعد ملازمت مالگیر بجناب مقرب خان شش ہزار سے چہ ہزار
سوار منصب جاگیر یافت و ہمین قسم شیخ سہراج و غیرہ رجوع لھا مالگیر نموده مناصب و اقتدار عظیمہ یافتند از نوکران سلطان ابوالحسن
عبدالغنی انغان و عبدالرزاق لار سے تا پایان کار با او ماندند اگرچہ آخر عبد القدر خان ہم برگشت بللی از جملہ ملازمان کسی کہ تا روز خیر
قلعہ از ابو الحسن روسے رفاقت بر یافت بلکہ روز فتح قلعہ ہم تردد سے کہ از چیز قبول عقل بر و نست ازو بطور آمدہ بچلی بگذرشن
خواید آمد عبد الرزاق لاریت و کار نامہا سے مردم ابو الحسن کہ با جو و خلوتی و تحقیق بقلمہ بطور رسانیدہ اند و سفاہت و سبلی ہا کہ
از مالگیر و اتبلاع خاص او بروز یافتہ از دقلع حیدرآباد نگاشتمہ قلم بدائع رقم نعمت خان عالی سبلی کم و کاست و از تیغچر یا تیر علیخان
خانی بانندک ہاسد ار سے پادشاہ او پیرائہ وضعی سے باید با تہجد مدت محاصرہ امتداد کشیدہ و از شدت تو سچانہ و ذخیرہ بار و ست
دانش بازی عملہ قلعہ کہ لا یقطع شبانہ روز گوہر توپ و تفنگ و بان و تبارہ ہاسے آشبار و کار بودند مردم مورچال اردو سے
مالگیر رازندگے دشوار بود و آپہجوم و تراکم و دو باروت روز از شب کمتر تمیز میشد و بیچ روزی بود کہ ملازمان کار طلب مالگیر سے
تلف نشوند و رستہ نکرند بعد مساعے موفورہ در عرضہ یک ماہ و چند روز مورچال کنا خندق رسید مالگیر عجیب الافعال حکم بر کرد
خندق نمودہ اول خود وضو فرمودہ کیسے کریاس بر کردن از خاک بدست مبارک خود و وقت و مدد ہا تیار شدہ تو بہا بالاسے
آن بردہ محاذ سے قلعہ بستند اما گرانے و کمیابے نملوہ گاہ بجائے رسید کہ صاحب ثروتان طاقت با خند و آنچه بر کم رضا خان
سقیم الاحوال گذاشت بیان آن امکان ندارد و خلق بیرون از حساب گذشت بلا سے و با ہمتی ہاسے حسن نیت پادشاہ
ملاوہ صدقات متحد و غلابو دسا مردم تباب گرسنگی و بے بر سے نیادردہ نزد ابوالحسن رفتند و بعضی مخفی نفاق و رزیدہ بر سے

افرا من خود با ما نشت محمودان کوشیده آخر سوا شدند و بجز او نرسیدند چون کار سے از پیش نمی رفت اعظم شاه را که بسبب
 نفاق بهادر شاه عالمگیر برانکه بند و بست او چنین واکبر آباد مرخص کرده بود و شاهنیراده تا به برهانپور رسید و دوباره طلبید
 زنج افند خان را که از عمده های کار طلب شیر سلطنت و برانکه بند و بست بجا آورده گشته بود نیز بجز طلبید بعد از سه ماه
 که خان بهادر فیروز خجک در پرده سیاه شب قریب بجز تمین نموده دلاوران معتدرا بدستیا رسک کند و زمینها بالاسک فسیل فکده آورد
 حارسان خیر و اگر گشته قطع رسته حیات آنها نمودند وقت بالا بر آمدن مردان کار حاجت محراب که یکی از مقربان عالمگیر و در اینجا
 حاضر و بر جانفشانی های خان فیروز خجک نیاید استنها و ناظر بودی اندک با بیان کار تا شاکند بجز خروج بر بروج گمان فتح قلع
 نموده بجزور باد شاه دوان دوان رسید و باد شاه بر سر سجاده بود و در شروع به سجا آوردن آداب مبارکباد نموده زبانی
 فیروز خجک و دیگر بهادران مورچال نیز پیغام مبارک با فتح فکده معروض داشت باد شاه سپهر و قار هم مقبضانک صاحب قلم
 بیرون تحقق خیر مشغول گشته اشاره بنواختن شاد و یان نوبت فرمود و حکم طلب سوار و پو شاک خاص داده مستعد تا شاکر دیدند که
 حضور بدست و زبان آداب تعینت بجا آوردند بعد آنکه خبر رسید که قضیه منعکس است و چشم زخم عظیمی بدلاوران ملازم سرکار رسید
 خان فیروز خجک تا کام برگشت و این حرکت موجب استهزا و خجالت باد شاه و حاجت محراب گشت و جاسوسان خیر آوردند که
 چون باعث بیداری حارسان قلعگی گشته بود ابو الحسن آن سگ را قلاوه مرصع طلائی و جل زر بافت عطا فرموده بر نوکران
 تک بجز خود انقون سپهر و وسط ماه شعبان باران شدت باریده بالاسک همان لشکریان حضور مل جل مورچال شد و سگت کوچه
 دو سه و دیگر با خنما سے فیروز خجک باطل و نابود محض گردید و در عین شدت طغیان نیرانک اطراف قلع و الموقان باد و باران
 مستحضران نسوس عبدالرزاق لاسک بیرون بر آمده دادها و رسک داد سلیم خان حبشی که از جمله مراد شجاعان محسوب می شد
 دست و پا سے زده خود را در مخاکی پنهان ساخت و صفت شکن خان که نسبت بدگران سعی بسیار در شیخ قلع و داشت قبل از رسیدن
 مصطفی خان عبدالرزاق لاسک دوزخم کار سے خورده بود بر جان خود ترسیده در میان زخمی تا تاب گل آغشته خود را از خجک
 همیشه خان بکوچه سلامت خرید امید استکار سے داشت بگرفتار سے در آمد جلال چلیه خاص و در جمله محرابان قدیم الخدمه عالمگیر
 که مخاطب بر پناه نان بود با دوازده منصبدار دیگر اسیر مزوم ابو الحسن گردید بعد استماع این خبر حکم شد که حیات خان را وعده
 فیل خانه با نهفتاده هشتاد و فیل کوه پیکر بهادران لشکر را همراه برده از نالها یک طغیان نموده اند بگذرانند و بعد اهل مورچال رساند
 هر چند حسب الامر اقبال بر سر ناله ما رسیدند اما از شدت طغیان احد سے از بهادران را عبور و وصول نامورچال میسر نیامد
 و تا گشت شب حیات خان مع فوج تعینت در گرداب جبریت مطلق و سرگردان مانده نسبت شب بجمه سے خود برگشت و بهادران
 قلع اسرار القلع برده نزد ابو الحسن حاضر ساختند سلطان مذکور سه چار روز جمع آنها را همان نواز سے فرموده غیرت خان و سر پناه خان
 را طقت مع اسپ و دیگران را فقط خلعت داده با غراره احترام مرخص ساخت اما سر پناه خان را دل تماشای سے انبار خانه جباس
 قلع و بار و تخانه و غیره ما محتاج اسباب قلع و اسک فرستاد و گنج با سے سر فلک شید و غله و غیره نمود و عریفند مع پیغام زبان سے
 که مضمون هر دو واحد بود باه داد و جلال الغیرت و بلال را نیزت و جلال خالق العباد و سر مبارک باد شاه قسم داده روان
 نمود تا در ابلاغ پیغام و گذرانیدن عریفند تصور سے کند چون اسرا برگشته آمدند غیرت خان را که هزار سے دو صد سوار
 بود و پانصد سے منصب سے خطاب بحال داشته تعینات تنگاله نموده در باب سب بر پناه خان فرمود که گر بختن کار غلامانست
 منزل خطاب معاتب ساخته گفت که منصب ذات آن کم ذات که چار صد است بحال دارند و معینند اخشت ابو الحسن را از نیت

غور پیش خان غیر جنگ فرستاده گفت که انتحاب نموده آنچه قابل عرض باشد معروض دار و جلال چون برکے پیغام زبانی
عرض کرد از شاد شکستگی از شب رفته پس پرده خلوت خاص خوابگاه آمده عرض نماید منهنج معنون عمر منداشت و پیغام زبانی جلال
سربراه خان آگه سن خود را از جمله نیکگان جان نثار آن درگاه سیدانم اگر تقصیر ازین عاجز اختیار و بلا اختیار سرزده باشد سیدان
خود رسیدیم از شیم که یہ سلطانی الحال امیدوار افضال کم که عفو فرمائید در صورتیکه قطعه مفتوح شود و مراجعت بدار الخلافه شایعانه باد
فرمائید البته بیکی از بند با سے درگاه آسمان جاه این ملک بر هم خورده پانال گشته را خواهند سپرد همانا آن بنده من با شیم سر که را در اینجا
مقرر خواهند فرمود و زیاده از حصول این سرزمین در وجه نصب خود و میرا بیان خواهد خواست و دیگر زراعت را بر آن اخراجات ضروری از مگر
خواهد گرفت تا از عده آباد نمودن این مرز بوم که از رود عساکر ساکن چند بوم گردیده بر آید و هفت هشت سال باید که صورت آباد
روی نماید و بنده بر آنچه بود که از درگاه سلاطین سجد گاه میرسانیدم خواهم رسانید علاوه آن بعد از پیرانی ملتسات هرگاه سعادت
فرمائید در هر منتر سے که هنگام عود در حد داین الکه مقرب غریب حیات سپهر احتشام گردد و بعد بر گروست از منازل مذکورہ بعد و
شود و لکیر و پیشیم دیوانیان سدا کار تمام و نیز بعد و بر نور شت که قدم مبارک بیاسے حصار رسید و نرسے بطریق شمار و پاندازی کند
داین همه خدمات براسے آن بجای آرم که زیاده بر این خونریزی سے مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر یکیشتر از نیت بحرم از اهل
و عیال و بیوت و اموال خود نباشند مگر اگر التماس بنده بفر قبول امتیاز نیاید و خواهند که مدت دیگر هم نیکگان حضور تغذیه اوقات
نمائید نظر بر رفاه حال سپاه پانصد شش صد نفر از من غله که جلال جلیه سرکار در انبار خانه ذخائر غلات و غیره دیده رفته بحضور آریا
دارم چون این معنون زبانی جلال بسمع جاه و جلال رسید در جواب کلمات سر اسر عوایب ابو الحسن بنو سے چند ادا فرمود که بعضی از ان
انیت اگر ابو الحسن از فرموده ما بیرون نیت دست بسته حاضر شود و یا بگذارد که سرگردن او را بسته بیارند بعد از آنکه اقصا سخته
مروت ما باشد بعل خواهد آمد و صبح آن شب علی الرعم ابو الحسن بنام مقصدیان صوبه برار احکام مع گرز داران صادر شد که پنجاه هزار
کیت که باس بطول دو دره عرض یک دره دوخته با دیگر مصالح قلعه گیر سے روز حضور نمایند که از سر نوصدق اپنا شت آید از شنیدن
این خبر بر زبان عجز مضطربے اختیار گذشت که این کلام عقل و دانائی در چه مسلمانان کشتی در سوائت که کیه با امید و خندق اپنا
گرد و چنانکه اسل ابو الحسن در ارسال غله شرف پذیرائی نیافت تا هم رسید بقا سے حیات ما سبگر دید و همان جلالا سے غله کار پروردن
خاک و اپنا شتن خندق هم سے آمد نوزدهم شعبان بعض رسید که نقایات کار خود با انجام و نقب با تمام سائیده باروت در ان
پر کرده اند و آتش در ان را چشم برافروخته حکم صادر گردید که اول االی مورچال بشهرت یورش با سے و هو می بهادران
لمیند سازند تا محصوران باراده واقعه بالاسے نصیل حصار جمع آید بعد و نقب آتش زندا اما عبید الرزاق لار سے ارشد
فدویت و پیشیاری نیز جراسے نقب کتی خبر یافته مقابل بر نقب از اندرون با ستیارسے سنگ تراشان جا کد دست
نقب با کتده باروت یک نقب رابع فیلکه آن بریده بردارد و نقب دیگر قد سے باروت برداشته باقی را با آب آمیخته ضائع و
با بوساخت چون آواره یورش بلند گردید و مردم بالاسے حصار و انهم آمدند غله نقب که منتظر همین از دحام بودند در کیت
آتش زدند چون باروت آن طرف از اب ضائع شده قد سے این طرف باقی بود بجز آتش در گرفتن حدت باروت همین
طرف گشت مردم مورچال که مسلح مستعد یورش بودند دیگر تا شام خیلان و سپاهیان عالمگیر سے را سوخت و بقدر زور
باروت همین بالاسے آن پرید سنگ کلون آنجا سرور سے مردم این طرف را شکسته جمع کنی سے را بعد دسال هجرت
در ان زمان که عبارت از سنه پنجاه و نود و هفت است مطابق بود آواره محلا سے عدم ساحت از آنجمله جبا سے از

مردم ناسے نیا کاسے درگذشتند بعد فرستادن دود یاروت سستدان یورش را در قلعه خند نیر نیامد تا اراده عروج و صعود و ناسه
 بلکه بسبب هلاک شدن مردم بسیار اضطراب و اضطراب عجیب لاجرم حال این طرفیان دود و باروت بسیار بود بصارت نظارگیان بود مختصان
 قوی ملی فرستاد و غنیمت نموده چون بلاسے آسمان بر سر پهل نشینان ریخته آفت جان باقی ماندگان گردیدند بعد عرض حکم تنبیه طلبان
 صدور یافت و پس از سعی بسیار که جماعتی این بار هم بکار آمد مورچا لاسے قائم ماند مردم پادشاهیست هنوز جاگر و نگرده تحقیق تعداد جانبازان
 در میان بود که لقب دوم را آتش دادند چندین هزار سنگ نزد کلان چون حجاره ابابیل از اوج آسمان بر سر مردم پادشاهیست
 از طرف آبی نزول یافته شور و فریاد و خریان و ناله واد پلاسے در شکرستانان سر بیوق کشید و مضامین شمار کشتگان سابق که تعداد
 آنها بعد دروغا مطابق است نمودن گرویدند و باز محصوران از قلعه برآمده خواستند که سر پهلها سے اطراف حصار که بسے بسیار
 شش باه تارگشته عملی قامت ملازمان شاهیست شده بود از تیراغ نموده قابض و متعنت شوند خان فیروز جنگ مع فوج پستی
 آن حصار بیباک رسید و خوشی عظیم برپا نمود و شمار کشتگان این جنگ نیز بعد در نگاه مساوسے آمد در هر چند فیروز جنگ چهل شاهیست
 و لیر از نو تدارک شوشے با سے مخالفان بعل نیامد بعد رسیدن این خبر آتش غضب جها نوز شاهیست شعله در گردید و عامله سوار سے
 خاص طلبیده شسته مع فوج قاهره پابریکاب گذاشته با امر آجلادت شاعر عرصه کارزار را بفرود وجود ذریت داد و تحت روان را در
 مکان کولدرس توقیف فرمود و حکم یورش نمود با آنکه دست سیکه از خواص که متصل تحت روان استاده بود از کوله پرید پادشاه
 بر سر سوسے دست آرزو است از تانگید یورش بر بنیاداشت درین ضمن باران سبے نخل غریمیت پادشاه درین پناه گریه
 سستند و روان بگردان چون حباب دریا موج ساخت و هیچکارسے ساخته نشد و از ملازمان پادشاهیست کسی را مجال تردد
 نماند از شدت بارش و صد مرتبه سیلاب پای و دسها سے فلک از اقلع کل فرود رفت و کار بجاسے رسید که سوار سے خاص
 پادشاهیست مع مردم همرا سے برگشت و قلعه نشینان خیره تر گشته و فرستاد و غنیمت شمرده از قلعه برآمدند و بر سر جانها رحمت
 کوسها سے از دغا پیکر را که بسے بنیاد و خرج بلغم سے بسیار بالاسے دمد مبرده بودند باسانی و بلا خرج بیست آرزو بر هر
 تو استند بر دشته بردند و آنچه را بر زمین متغذر بود و نیمه تازده میوت ناقصا خند و چندین هزار جوان پراوز خاک که از جمله کیسے پاک
 با وضو و خسته دست مبارک حضرت قدر قدرت بود و بخرج مبلغ خلیف و شفقت بکیران کرده تانبه و خندق انداخته بودند مال لغنا
 شمرده دست بدست بردند و مصالح انما دافرجه سے قلعه که از کوله و غیره مشاء بود نمودند هر چند فیروز جنگ است و پازده
 کار سے از پیشین شرفیل خاند پادشاهیست که قیمتش چهل هزار روپیة محسوب میشد و همرا سوار سے خاص بود از رسیدن ضرب
 کوله و صد بات باد و بانان از پاد آمد و آن روز هم کار سے نشاء بشام انجامید روز دوم باز پادشاه مانجاها خود سوار شده
 حکم آتش اوق در لقب سوم فرمود چون قتیله را آتش دادند و گرفت سر خند لغص سے نمودند سببان دست فیصد هوی شاد
 تا جو سیر صادق اینجبر بسبب آن سپے برده ظاهر نمودند که محصوران از اندرون قلعه راهی همبر ساند ه باروت آن لقب
 پاک رفته قتیله آترا بریده برده اند لهذا پادشاه درین پناه را انفعالی از اراده یورش روی داده بر اوقات دیگر موقوف فرمود
 و بدو تمانه سعادت نمود چون درین ترددات دوزخ تیر بغیر و زخک رسید و جمعی دیگر از روستا و سوسلین مجروح گردیده
 بودند فیروز جنگ چند روز از سردار سے فوج ممنوع گشته اختیار تردد و تحویل قلعه بنا سزاده مجیر اعظم گذاشته آمد و وجود و ند سلطان
 ابو الحسن کیسان بنیاد شسته و اورا وجودی نگذاشته دیوانیان کفایت شمار و حکام آبادان کار در باب عدالت و حساب
 جایجا منصوب فرمود و حکم داد که حیدر ابا در اور دفاتر دارالجماد سے نوشت باشند عبد الرحیم خان بیوتات را برای حساب

شهر مقرر نموده مامور گردانید که بعضی سووم کفار و بدنه سپان که ابو الحسن بروج داده از شهر بردارد و بجا تمام اسما نمود و مساجد بنیاد کند
از عجایب حکایات آنکه صفت سنگنما که سپه توام الدین خان خلعت دیگر امای ایرانی در قلعه ستانی عبد جمد تمام داشت روزی از
فصلای ایران یکی از بدست و معاشش بود گفت که جمعی کین از زمینین و صلوات سادات صحیح نسب علماء دین قلعه محصورند این امری است
تو در تخییر قلعه و اطراف و خرابی محصوران و بی ناموست عیال و فرزندان آنها از چو باب تو اند بود آن بخت سیاه رود و جو گفت
که اگر امام حسین علیه السلام خود درین قلعه است در تخییر این قلعه خواهم که شید و این کلمه شهرت یافته غیر سخن از زبان او انتشار یافت
معمداً شیوه آن مقوله کفر منتم با اتفاق با محصورین و دیگر مردم گردیده متضرب عالمگیر گشت و از نظر اعتبار افتاده مقید شد و اموال
اولیاد با سر کار پادشاه درآمد و بعد چندی عالمگیر قلم غفور جریده زلات او کشیده نظریه بیابانها سے او خدمت میرانشی که بجا نجا
دیگران شجور شده بود و آنها از زمین و بیرون اباد استند و کار تو چنانچه ابر بود مامور نمود و چون همیشه در تالیف قلوب ملازمان
و سرداران ابو الحسن عالمگیر بوسایل و رسالتی داشت در رفیق روزی با سه بدست کسی سے باشد اکثر نوکران ابو الحسن و ارباب
بجوع لب عالمگیر نموده بناصب جلیله و خطا بهای عمده و تقاره و غیل و اسپ و جواهر و جاگیرات اختصاص یافتند و شیخ منہاج
خا بر شهرت آنکه او نیز از او رجوع بلیک عالمگیر دارد مقید گشته غیر از عبد الرزاق لاری و عبد الله خان ترین افغان با سلطان
ابو الحسن از سرداران کسی نماند و مدت محاصره بهشت ماه انجامید عبد الرزاق رحمة الله و عبد الله خان ترین درین همه دست
پیل و جان در کار جلی نمت خود میکوشیدند و شرط وفاداری و جان نثار سے تقدیم میرسانیدند مگر برای عبد الله از ار سے
فرمان عنایت و استمالت مع قول منصب شش هزار سوار با عنایات دیگر رفت آن و فاکیش حقیقت اندیش ملاحظه
جان و آبروی خویش فرموده از قبول آبا نمود و فرمان میرسله عالمگیر را بر سر برج علاقه خود و فسیل قلع بر آید مردم لشکر عالمگیر
نموده از کمال امانت و استخفاف پاره کرد و پائین انداخت زبانی کسیکه عامل فرمان و پیغام استمالت و مو عید عنایت بود چو با
داد که این جنگ بلا تشبیه جنگ کربلا سے ماند عبد الرزاق امید داشت که تانفس با ز پسین و زمره بیست و هزار نام دیگر با امام حسین
علیه السلام بیست نموده آخر تیغ بر روسته آن شهید معلوم کشیدند در نیاید بلکه بنمایند افتاد و دوش شهید بود که سرخ روی و نیار
آخرت حاصل نماید عالمگیر استماع جواب در ظاهر از زده شده گفت زبست بخت لایسے بازاری اما در باطن نظر به نشات قدم
در وفاداری و پاس کفار سے تخمین آفرین کرد اگر چه با اقتضای تقدیرات الهی قلعه کلکنده آخر مفتوح گشت اما حکم استخوان
دین و ایمان و شجاعت و وفاداری و مروت و دیگر فضائل و ذائل مردم طرفین گردیده پای و مقدار همه خلق آن زمان سجده آمد
و ترو و ات بیوده بهاداران عالمگیر سے و کینه و دوز سے پادشاه دین نیاید و خصوص طهارت و صرفت مبالغه خیر و کسرا انجام تخییر فاعله
مذکور و رفعت شدن هزاران سوار و پیاده و راکب و مرکوب و یورشها سے مکرر خنده نگشود مگر قطع و تر عیب نوکران ابو الحسن
و استخفاف آنها از ایمان و ملک ملالی بیون تحریک سیف و سنان و جان باز سے مبارزان مکرر و تزدیر آن قلعه بقبر عالمگیر درآمد

ذکر مفتوح شدن قلعه کلکنده و پایان احوال سلطان ابو الحسن خدائنده

او خرابه دسه قلعه در سنه هزار و نود و بیست و شصت هجری بمسعی روح القوتان و در سلطنت رستم خان افغان پنی و بیانی رسالت
او عبد الله خان ترین نوکر معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار و روزه معروف بکلمه کی بود نیز در طمع جاه و اقتدار افتاده با اقواج
و سرداران لشکر عالمگیر میراز و دساز گشت و باسته از شب مانده دروازه بروی روح افغان و مختار خان و رستم خان و
صفت شکن جان محروم از ایمان و خواجه سکارم که جان نثار خان خطاب یافته بود کشتاد و مردم هم از دروازه و هم از اطراف زمینین

که با بیجا شکست و رنجیت یافته لیاقت درآمدن داشت بیفاق و پرده و از سبب آن افغان ملک بحرام سبب ایمان داخل حصار شد
 و شاهزاده محمد اعظم شاه با نوج خود طرف دروازه آمده مشغول فتح البواب استار چون سیلاب درم پاوشاهی داخل قلعه گردید و چون
 بر جا بر ایستاد استاد و مقلد مفتوح شدن قلعه و شور و بوم انشور از حرم سبب سلطان ابو الحسن و دیگر اهل ناموس برخواست
 مصطفی خان معروف بجید الرزاق لارے مطلع گشته چون فرست مسلم شدن نیابت مقتضی شجاعت ذاتی و اداسه حق عنایات
 ولی نعمت سپه و شمشیر در دست گرفته و بر اسپ چار جامه سوار گشته با دوازده نفر مقابل فرج مالگیر بر در دولت سبب ابو الحسن و دید
 تا آنوقت دروازه مفتوح و هجوم افواج مالگیر سے در تمام قلعه شده بود آن شیر ذل بلا اندیشه و کامل خوردن بران سپاه بقیاس زد
 در آن از دعام رفقا سے او نیز متفرق شدند و او نیز تنها مقابل هزار پانچ شمشیر منیر و لغز می کشید که تا جان دارم در رفاقت بود
 خواهم کوشید و هر نفس قدم پیشتر می گناشت و با خون خویش بازی سے نمود و از چار سو لهر در آن بر او زخم با سینه زدند و از فرق سرتان
 بازار کثرت جراحت نخل شکوفه رنگین گشته زخمها سے کار سے بی شمار بر بدن او برده شد و تنور و جلا دنی بطور سبب بند که بغض و بغل
 راست نیاید اگر چه خیر این جرات کبوش رستم و دراب میر رسید هر یک بی اختیار فاشیہ بندی از او برداشتن ارادت گرفته در
 رکاب او سید وید و خنگ کنان و شمشیر زمان تا سر دروازه ارک بود و تاجان آقا سے خود رسید در آن همین دوازده زخم منکر خیز
 آن بهادر دلاور رسید و بود آخر پوست جبین او بر چشم افتاده از دیدن عاجز شد و بر یک چشم هم زخم کار سے رسید چون از
 پیش خاطر گشته در رفاقت هم از کثرت جراحت و رنجش خون در بدن ماند و اسپ هم زخمها سے بی شمار بر دشته سے لرزید
 در آنجا است استاده خود دار سے می نمود آن وقت عمان اسپ با اختیار او سپرد و خود دار سے بسیار بر اسپ قائم ماند اسپ
 او را بخانه اش رسانید و مردمش او را فرود آورده بر بستر افکندند تا شام علی بنان خاصه مخمر تاج کج در آن وقت در لشکر علی
 حاضر و برین ماجرا ناظر بودی نگار که این شمه ایست از شجاعت و بهادری که آن سببها گوهر بجز دلاوری سے و مردانگی با به
 مردان کارنامه او را مشرق حق گزار سے و خدنگار سے او کیا فهم کرد اینده خود را محبوب قلوب خلق و مورد الطاف خفیه
 و جلیه خالق گردانند با جمل پادشاه حاضر و باطن سلطان ابو الحسن چون از پایان این سخن آگهی یافت و نامها سے خانکاه خراج
 و فرج پر دگیان حرم و مقریان محرم از اندرون و بیرون بایز گردید بتسلی و استماله خدمت محل کوشیده و از همه با سبب طلبیده
 و دواع خواست و بعد استوداع کثرت صبر و وقار از دست نداده بدیوان خاص خود بر آمده بر مسند تکمیل خوش نشست
 چشم بر راه مهمانان ناخوانده و رخصه چون وقت طعام خوردنش قریب بود تاکید در طعام کشیدن نمود زمانیکه روح الله خان و مختار خان
 با دیگر امرای مذکور رسیدند سبقت در سلام علیک نموده دست بر سبب با سبب عظمت نگذاشتند و سر ریشته و قار باوشاهی
 مانگنداشت و خود دار سے فرموده در گفتگو کمال فصاحت و گرم جوشی با ادب ریاست نمود و با هر کس بچوسته و گرم جوشی
 شکم گردید و با سبب با تیر قضا سپهر بیهوشیار با جمله تقدیر چه صحرا چه حصاره خندان رنما گزین و خود از تسلیم و با خیل
 حوادث چه افتد بیکار و تارک شدن روز صحبت و داشته چون کاول خیر لجام کشیدن آورد از حاضران اذن چیز خوردن
 خواست و آنرا هم تکلیف هم سفره شدن نمود بعضی اشقیاء مسالقه نمودند مغلبه ایران مسالقه نکرده و بعضی فرمودند و مختار خان
 با دوسه کس بیکر شریک چیز خوردن گردید روح الله خان از روسته تعجب پرسید که این چه وقت طعام خوردن است ای حسن
 فرمود که وقت چیز خوردن من همین است روح الله خان گفت میدانم اما با این حال چگونه رغبت لطیما سے نماید جواب داد که
 موافق رویه جمهور چنین است که میگویند اما اعتقاد من بخدائی که بر او شاه و گداز آفریده نیست که در هیچ وقتی از اوقات نظر لغت